

علیه فقدان

امکان‌های کمونیستی
و
مخاطرات ارتجاعی
در
شورش‌های دی ماه ۹۶



فهرست

۳ مقدمه
۶ خودانگیزگی و سازمان
۱۲ در تدارک چپ بورژوازی
۴۰ علیه فقدان
۴۷ شوریدن علیه فقدان: دو نمونه‌ی سندیکای کارگران (...)

مقدمه

روند روبه افزایش تجلی بحران‌های اقتصادی-سیاسی طی دهه‌ی اخیر در سرمایه‌داری ایران، اشکال گوناگون همگرایی و واگرایی‌های مابین نیروهای اجتماعی و سیاسی و اوضاع در حال تغییر سرمایه‌داری جهانی و تأثرات و تعینات این وضعیت در حال دگرگونی، چنان‌اند که می‌توان از طلیعه‌های یک دوره‌ی بحران فراگیر اجتماعی در مبارزه‌ی طبقاتی ایران سخن گفت. دوره‌ی بحرانی انقلابی که در نهایت -گرچه با فرازوفرودهایی گذرا- انقلاب اجتماعی را دیگر بار در صدر دستورکار نیروهای انقلابی تاریخ قرار می‌دهد. رویدادهای اعتراضی دی‌ماه ۱۳۹۶ را به مثابه‌ی دقیقه‌ای از تکامل این دوران می‌توان فهم کرد. دقیقه‌ای که در آن نطفه‌های چنین دوره‌ی انقلابی‌ای را می‌توان سراغ گرفت.

پیش‌شرط فهم، و به تبع آن تدارک انقلابی در این دوران پیش‌رو هنگامی میسر است که تاریخ را نه به شکل زمانی ایستا و تقویمی فهم کنیم -آن‌گونه که بورژوازی می‌فهمد- و نه به شکلی خودپو و مکانیکی، آن‌گونه که اکونومیست‌ها می‌فهمند. به میانجی نفی نقادانه‌ی این درک‌های خطی از تاریخ، نه‌تنها می‌توان به این مسئله پی برد که چرا بورژوازی به مثابه‌ی نیرویی ارتجاعی سد راه تکامل تاریخ قرار می‌گیرد و اکونومیست‌ها هم در پاندول ماجراجویی و انفعال به نوسان درمی‌آیند بلکه می‌توان مقدمات فهم و عمل انقلابی در مواجهه با تاریخ را فراهم آورد. در راستای حرکت به سوی این نفی نقادانه مشخصاً به ضرورت درکی دیالکتیکی از تاریخ برمی‌خوریم. درکی دیالکتیکی که وظیفه و حاصل‌اش چیزی نیست جز ردیابی و جانمایی نیروی انقلابی. درکی که به واسطه‌ی تشخیص نظام‌مند اشتراک و افتراق پدیدارها، به فهم لحظات وحدت و گسست آنان از یکدیگر نائل آمده و بدین‌وسیله موجبات آگاهی سوژه را در فرایند انقلابی طرد و ابقا فراهم می‌آورد.

در نقطه‌ی آغازین فهم‌مان از دوره‌ی پیش‌روی بحران فراگیر اجتماعی، بی‌مقدمه به مسئله‌ی فعلیت انقلاب از منظر نیروهای مترقی تاریخ برمی‌خوریم. چراکه پاسخ عملی این

نیروهاست که به چندوچون گذار جامعه از دوره‌ی بحران انقلابی تعینی بی‌واسطه می‌بخشد. در این‌جا مشخصاً سخن از این است که نیروهای مترقی نه‌تنها باید رابطه‌شان را با انقلاب پیش‌رو تعریف کنند بلکه موظف‌اند در وهله‌ی نخست دوره‌ی بحران اجتماعی را به زبانی انقلابی معنا کنند. این همان وظیفه‌ای است که لوکاچ آن را "بررسی تک‌تک مسائل روزانه، بررسی‌ای در پیوندی انضمامی با کلیت اجتماعی-تاریخی به‌منزله‌ی دقایقی در رهایی پرولتاریا" تعریف می‌کند.^۱

"نشانه‌ی حقیقی وجود فعلیت انقلاب عبارت است از زمانی که طبقات فرودست دیگر به شیوه‌ی قدیم نمی‌خواهند ادامه دهند و طبقات فرادست هم به شیوه‌ی مذکور نمی‌توانند ادامه دهند." روند رویدادها در سرمایه‌داری ایران، غلتیدن بیش‌ازپیش وضعیت در دوسویه‌ی نخواستن و نتوانستن دوره‌ی فعلیت انقلاب است. تاریخ آنان را که سد راه چنین فهمی از اکنون قرار گیرند به درون گرداب خود خواهد کشید. از این‌رو دقیقه‌ی اعتراضات دی‌ماه ۹۶ را به‌یاری پاسخگویی به مسئله‌ی فعلیت انقلاب می‌توان در تقویم انقلاب پرولتاریای ایران ثبت و ضبط کرد.

پیشاپیش آگاه‌ایم که مبارزه‌ی طبقاتی در دوران بحران اجتماعی تا بدان‌جا پیش می‌رود که صورت‌بندی مارکس و انگلس در مانیفست حزب کمونیست از کل جامعه در دوران سرمایه‌داری به‌مثابه‌ی "دو اردوی بزرگ دشمن، دو طبقه‌ی بزرگ مستقیماً رودررو، بورژوازی و پرولتاریا" دیگر بار از ذات به پدیدار نشد می‌کند. این وضعیت بلافاصله میزان تدارک و سازمان‌دهی انقلابی را اهمیتی حیاتی می‌بخشد چراکه تدارک پیشینی هر یک از این دو اردوگاه متخاصم، پیش‌شرط وجودی جنگ‌افزارهایی طبقاتی است که در دوره‌ی بحران انقلابی سرنوشت نبرد را رقم خواهند زد. از این‌رو پیش و به‌هنگام دوران انقلابی، نقد تدارک مبارزاتی پرولتاریای انقلابی وظیفه‌ی کانونی مبارزان پیشتاز و کمونیست است. طبق آن‌چه گفته شد در طلیعه‌های دورانی انقلابی عاجل‌ترین وظیفه‌ای که بر دوش نیروهای پیشتاز وضعیت است همانا سامان دادن آتش‌باری است که از دریچه‌ی فعلیت انقلاب کمونیستی توأمان که استحکامات طبقه‌ی بورژوازی را بی‌امان مورد هجوم قرار می‌دهد

نقدی را به مبارزات پرولتاریا وارد می‌سازد تا به پشتوانه‌ی این نقد مقدمات پیروزی این طبقه‌ی رنج‌کشیده و ستمدیده در نبرد نهایی‌اش با بورژوازی فراهم شود. و نهادن وظیفه‌ی تدارک این آتش‌بار علیه بورژوازی و تن زدن از نقد رادیکال مبارزات پرولتاریا و به‌طورکلی بی‌اعتنایی به ملزومات برخاسته از مسئله‌ی فعلیت انقلاب، حتی برای لحظه‌ای در اکنون و آینده‌ی روند انقلاب پرولتاریای ایران مهلک خواهد بود.

لوکاج به هنگام سخن از لنینیسم به ما می‌آموزد که "پیش فرض تئوری ماتریالیسم تاریخی، فعلیت جهانی انقلاب پرولتاریایی است." به‌واسطه‌ی این فهم، فعلیت انقلاب پرولتری را "دیگر صرفاً افق جهان تاریخی‌ای که دور از دسترس طبقه‌ی کارگر رهاکننده‌ی خود" باشد نباید و نمی‌توان دانست. انقلاب پرولتری دستور روز طبقه‌ی کارگر است. این همان وظیفه‌ی خطیری است که فعلیت انقلاب در دوران امپریالیسم برگردیده‌ی پرولتاریا نهاده و شانه خالی کردن از زیر آن، کل سازوکار اجتماعی را به انهدام خواهد کشاند. تشدید مبارزه‌ی طبقاتی در دوران امپریالیسم، به‌صورت ادواری، به همان دوراهی‌ای می‌گلتد که به تعبیر مانیفست "یا به دگرگونی انقلابی کل جامعه، یا به نابودی مشترک طبقات در ستیز" منتهی خواهد شد. از این رو پرولتاریا باید که در قواره‌ی وظیفه‌ای که تاریخ بر دوش‌اش گذاشته گام بردارد و گرنه بورژوازی-چنان چه پیش‌ازاین هم کرده- با آن ارتجاع عجین‌اش مهلک‌ترین آخرالزمان‌ها را به صحنه‌ی تاریخ مرجوع خواهد کرد و از خاکسترهای جهان دوباره منطبق سرمایه را خواهد رویانید.

با این توضیحات متن حاضر تلاشی است برای گام‌نهادن در راه نقدی کمونیستی و نگریستن از منظر چنین نقدی به رویدادهای اعتراضی دی‌ماه ۹۶. باید با رساترین فریادهایمان از خطرات نهفته در وضعیت بگوییم بی‌آن‌که یک از مبارزات برحق پرولتاریای شریف عقب‌بنشینیم و چشم‌پوشیم از آن جهان انسانی و آزادانه‌ای که پرولتاریا با مبارزات خود یارای به ارمغان آوردن‌اش را پس از سرنگونی تمام و کمال سرمایه‌داری دارد. لازم به ذکر است که ادبیات کمونیستی نمی‌تواند ادبیاتی عاریه‌ای باشد اما بی‌شک وام‌دار مباحثی است که پیش‌شرط فرایند تکوین و اعتلای این ادبیات انقلابی است. با

چنین تعبیری خود را وام‌دار تمامی مباحثاتی می‌دانم که طی سال‌های اخیر، به‌ویژه پس از سال ۸۸، در چپ کمونیستی ایران در جریان بوده‌اند.

خودانگیزگی و سازمان

از خصیصه‌های منتج از دوران بحران انقلابی، زیر ضرب رفتن تفاهم‌های گاه نانوخته و نادانسته‌ای است که زبان توافقی دوران پیشانقلابی فریب‌کارانه مسبب‌شان بوده. به بیانی دیگر با بالا گرفتن صدای انقلاب زبان تاکنون توافق‌شده میان نیروهای اجتماعی و سیاسی محک سفت و سختی خواهد خورد. محکی که با انشعاب و افتراق درون این نیروها انکشاف نیروی پیشتاز انقلابی را ممکن خواهد ساخت. انشعاب و افتراقی که در این دوران رو می‌نماید، شرط لازم اما ناکافی شفافیت تئوری عمل فرایند انقلابی پرولتاریاست. پس نزدیکی و اتحاد نیروهای انقلابی به میانجی چنین انشعاب و محک‌های تاریخی‌ای رقم خواهد خورد؛ بنابراین نطفه‌های پیشتاز در وضعیت، باهدف برساختن تفاهم و اتحادی انقلابی و به‌قصد انکشاف پرولتاریای پیشتاز و رزمنده باید به پیشواز برهم خوردن تفاهمات ناپایدار در لحظه‌ی کنونی بروند.

یکی از نمونه‌های تاریخی چنین رویکردی را می‌توان در گذار به دوران بحران انقلاب ۱۹۰۵ روسیه و پاسخ لنین به آن نظاره کرد. لنین در متن چه باید کرد؟ به تاریخ ۱۹۰۲ و در هنگامی که آتش انقلاب در روسیه‌ی تزاری به دنبال جرعه‌های اشتعالش می‌گشت، دست به چنین تصریح‌زبانی‌ای میان خود و اکونومیست‌های سوسیال‌دموکرات می‌زند. صراحت بیان او در خصوص تمامی مسائلی که انقلاب روسیه پیش‌روی سوسیال‌دموکرات‌ها گذاشت، پیش‌شرط وجودی شیوه‌ی برخورد بلشویک‌ها به انقلاب ۱۹۰۵ و نطفه‌ی جنینی فتح بزرگ اکتبر ۱۹۱۷ بود.

او هیچ‌ایابی ندارد که هر آن‌چه تاکنون خود را تفاهم مشترک بازنموده، در فرایند این تصریح فروریزد. البته او به‌گونه‌ای نقدش را پیش می‌برد که در پس هر فروریختنی ساختنی رخ

نماید. این همان "کاربست پیگیر دیالکتیک مارکسیستی" است که لوکاچ از آن به عنوان مشی همواری لنین نام می برد. در بخشی از متن چه باید کرد؟ لنین خاطره‌ی صحبت خود را با "یک نفر اکونومیست ثابت عقیده" ذکر می کند:

"صحبت به رساله‌ی «کی انقلاب سیاسی را انجام خواهد داد؟» کشید و ما هر دو به زودی به این عقیده رسیدیم که نقص عمده‌ی این رساله همانا نادیده گرفتن مسئله‌ی سازمان است. ما تصور می کردیم که دیگر با یکدیگر هم فکریم. ولی... صحبت ادامه پیدا می کند و معلوم می شود که نظر ما با یکدیگر متفاوت است. هم صحبت من مؤلف را متهم می سازد که موضوع صندوق‌های اعتصاب، انجمن‌های تعاونی و امثال آن را نادیده گرفته و حال آنکه نظر من به سازمان انقلابیون بود که برای «عملی نمودن» انقلاب سیاسی ضروری است و از آن هنگامی که این اختلاف نظر آشکار شد، من دیگر به خاطر ندارم که به طور کلی حتی در یک مسئله‌ی اصولی با این اکونومیست توافق نظر حاصل کرده باشم! سرچشمه‌ی اختلاف ما از کجا بود؟ از این جاکه اکونومیست‌ها پیوسته در مسائل سازمانی نیز مانند مسائل سیاسی از سوسیال دموکراتیزم به تردیونیزم منحرف می شوند."^۲

به باور لنین "هنگام سخن درباره‌ی سازمان، درست مثل این است که ما به زبان‌های گوناگون حرف می زنیم." او در ادامه نه تنها درک‌اش را در ضرورت "سازمان انقلابیون" تصریح می کند بلکه زبان الکن اکونومیست‌ها را با تفسیری دوباره به درستی در جایگاه واقعی‌شان می نشاند و نقش ارتجاعی‌شان را در مبارزه‌ی طبقاتی پرولتاریا شناسایی می کند. رویدادهایی از جنس اعتراضات دی ماه ۹۶، واکاوی زبان‌های سیاسی تاکنون مشترک و کشف عدم تفاهم‌هایمان با آن‌ها را نه فقط ممکن که حتی ضروری می سازد. چنین رویدادهایی همچنین با آشکار ساختن اشتراکات زبانی گوناگون نیروهای سیاسی تاکنون متکثر و به ظاهر متفاوت، وحدت نهایی و عملی‌شان را در مبارزه‌ی طبقاتی عیان می سازد. این درک جدید از نیروهای موجود در وضعیت ما را بی شک به مسیری راهنمایی می کند که

لنین آن را "سرچشمه‌ی اختلافات" می‌نامد. زمانی اهمیت این نکته برجسته می‌شود که کشف سرچشمه‌ی این اختلافات را برای شکل‌دهی به سازمانی از انقلابیون ضروری بدانیم.

از همین روست که در میانه‌ی اتفاقاتی از جنس شورش‌های دی‌ماه ۹۶، دیگر بار ماهیت و رویکرد مشترک و ارتجاعی قاطبه‌ی عظیمی از چپ ایرانی از روند اوضاع پدیدار می‌شود. هر چند طی سال‌های اخیر این خصیصه‌های ارتجاعی را بسیار قبل‌تر از رویدادهای دی‌ماه ۹۶ و در پشتیبانی از جنبش ارتجاعی-امپریالیستی سبز، کانتون‌های پروامپریالیست پی‌دی در سوریه و رفراندوم اقلیم کردستان عراق شاهد بودیم اما هر اتفاق سیاسی جدیدی ما را موظف به بازشناسی دیگر باره‌ی این نیروها و کشف حلقه‌های جدیدی از عدم تفاهم‌هایی می‌کند که فهم آن‌ها لازمه‌ی گسست یک نیروی پیش‌تاز از چنین نیروهای ضد کمونیستی‌ای است.

در دی‌ماه ۹۶ به‌جز چند موضع معدود - که درباره‌ی آن‌ها نیز سخن خواهیم گفت - تمامی بیانیه‌ها، مواضع و تحلیل‌ها بر دو خط محوری حمایت سرسری و غیر نقادانه از ماهیت اعتراضات و تمنای بی‌حاصل رهبری و سازمان‌دهی اعتراضات استوار بود. در پی این حمایت‌های فله‌ای و لفاظی‌های فراوان در خصوص اهمیت مسئله‌ی سازمان‌دهی و رهبری اعتراضات، دو پرسش پیش‌رویمان قرار می‌گیرد. اول این‌که زبان توافقی فراگیر این جریان‌ها، از پی‌کدام توافق سیاسی نانوشته میان‌شان برخاسته که این چنین لیست موافقان این تحلیل‌های قالبی بلندبالاست؟ دوم این‌که چگونه می‌توان با یک تصریح کمونیستی از مفاهیم ماهیت اعتراضات و مسئله‌ی سازمان‌دهی، خط سرخ انقلابی را از این سیاهه‌ی تحلیل‌ها منکشف و منشعب ساخت؟

در بخش بعدی متن به‌تفصیل از سرچشمه‌ی توافق سیاسی و ائتلاف فراگیر عملی این جریان‌ها گفته خواهد شد اما پیش از آن نیازمندیم تا به پرسش دوم پاسخ داده شود؛ یعنی به فهم این جریان‌ها از ماهیت اعتراضات و مسئله‌ی سازمان‌دهی پردازیم و به دنبال آن در پی درکی رادیکال از این مفاهیم باشیم.

اکثریت غالب جریان‌های چپ حامی شورش‌های دی‌ماه ۹۶ تلقی خود را از ماهیت اعتراضات بی‌واسطه به مفاهیم خودانگیختگی و مطالبات برحق اقتصادی متصل می‌سازند. آنان اعتراضات را برخاسته از خودانگیختگی ساحت اقتصاد و بحران‌های معیشتی پدیدار شده از آن تلقی می‌کنند. برای آنان این اعتراضات تجلی یک ماهیت و یک ذات خودانگیخته و لاجرم اقتصادی است که طبقه‌ی کارگر را وادار به اعتراض خیابانی کرده. مطالبات و شعارهای اقتصادی، بدنه‌ی کارگری اعتراضات و گستره‌ی وسیع جغرافیایی آن، سه ضلع ذات مقدس خودانگیخته‌ی این جریان‌هایند.

برای آنان این ذات مقدس همچون لوح سفیدی است که هجوم عاملیت دیگر سوژه‌ها، فقط به هنگام پدیداری‌اش بر کف خیابان بر آن کارگزار می‌شود. هجومی که بسته به سوژه‌ی کارگزارش ذات مذکور را یا مکدر و مخدوش می‌سازد یا اعتلا می‌بخشد. از این منظر نیروهایی چون اصول‌گرایان، اصلاح‌طلبان و رسانه‌هایی چون بی‌بی‌سی، من‌وتو، صدای آمریکا، رادیوفردا و آمدنیوز همه‌وهمه آن عامل مخدوش‌کننده و غیرخودی در لحظه‌ی پدیداری‌اند و عاملیت نیروهای مورد تأییدشان - یعنی هرکسی از طبقه‌ی کارگر - آن عامل اعتلا بخش جنبش و نیروی خودی است. در این تحلیل، چالش نیروهای اجتماعی و سیاسی در بهره‌برداری از این اتفاقات به‌تمامی در لحظه‌ی به خیابان آمدن و پدیداری اعتراضات از دل ذات بحران‌دار و صرفاً چگونگی نقش آفرینی در آن لحظه تعریف می‌شود. این تحلیل با زمختی تمام رابطه‌ی میان ذات و پدیدار را به یک رابطه‌ی علت و معلولی مکانیکی و لحظه‌ای تقلیل داده و به همین سبب دامنه‌ی عاملیت سوژه‌های وضعیت را به دوگانه‌ی مصادره و دنباله‌روی محدود می‌کند. این دوگانه‌ی آشنا در نظام سیاسی - مفهومی نیروهای اپوزسیون چپ ایران دهه‌هاست که مسبب لب‌گزیدن‌های آنان در هر رخداد اجتماعی شده: "دیدید چه شد؟ اتفاقی را که مال ما بود ازمان ربودند!" از منظر این جریان‌ها "تاریخ همیشه با ماست... البته اگر دیگران بگذارند!"

بر بستر همین تحلیل - که بی‌شک می‌توان آن را یک تحلیل اکونومیستی نامید - تمامی دل‌مشغولی‌های بیانیه‌ها و تحلیل‌های احزاب و جریان‌های سیاسی چپ بدل به یک دستور کار عاجل برای جنگ شعارها در خیابان می‌شود. گویی ذات خودپوی انقلاب گوش‌به‌فرمان مراکز فرماندهی چپ فقط یک چیز کم دارد و آن این است که چه شعاری را در خیابان فریاد بزنند. گویی ملزومات یک انقلاب سوسیالیستی از دل اعتراضات برحق طبقه‌ی کارگر فقط این است که اعتراضات، یک شبه قبای رهبری چپ‌ها را بر خود بیوشانند.

جالب آن‌که در سوی مقابل، روزنامه‌ی کیهان، این ارگان رسانه‌ای - پلیسی دولت بورژوازی جمهوری اسلامی، در سرمقاله‌ی ۱۱ م دی‌ماه ۹۶ مدعی آن است که "یک یا حیدر بسیج" قادر است طومار این اعتراضات خیابانی را درهم پیچد. البته او به فرمان منفعت بورژوازی‌اش و به گمان ذهنیت محدود طبقاتی‌اش، چنین می‌پندارد که خالی شدن خیابان از معترضان موتور محرک بحران را خاموش خواهد کرد. چه خیال باطلی! بحرانی که به حق پرولتاریای مستأصل و به‌جان‌آمده را کورکورانه روانه‌ی خیابان‌ها ساخته تا یقه بدرانند از هر آن که نشانی از مسبب این وضعیت دارد، حالا حالاها سر آسودن ندارد. علی‌رغم تفاوت‌های میان این دو، احزاب و جریان‌های چپ نیز می‌خواهند با چنین منطق معیوب و ساده‌انگارانه‌ی طومار نظام را درهم پیچند. اتفاقاً کیهان نیز همچون این جریان‌های سیاسی خود را همواره در هر حادثه‌ای طرف از پیش برنده‌ی ماجرا می‌پندارد.

درک ساده‌انگارانه و معیوب از عاملیت نیروهای دخیل در وضعیت متشنج که ریشه در تلقی اکونومیستی از مفهوم خودانگیختگی دارد ناگزیر مفهومی از رهبری و سازمان می‌آفریند که با بیانی آرزومندانه از مصادره طلبی، درنهایت و در عمل، به ورطه‌ی دنباله‌روی می‌افتد؛ بنابراین جریان‌هایی را شاهدیم که همگی مدعی توانایی بالقوه‌ی رهبری و سازمان‌دهی اعتراضات‌اند. در این راستا راهکارهایی هم از قبیل تقویت برخی شعارها و حذف برخی دیگر یا شکل دادن به شوراها و محلات و شوراها و تشکل‌های کارگری دارند اما درنهایت این فهم بورژوازی از سازمان است که آنان را به دنباله‌روهایی بدل می‌سازد که افقی جز انحلال در کلیت فراچنگ‌آمده از جانب بورژوازی را انتظار نمی‌کشند.

نمونه‌ی چنین تحلیل‌های اکونومیستی‌ای را به راحتی می‌توان در ویتترین بیانیه‌های جریان‌هایی چون حزب کمونیست ایران، حزب کمونیست کارگری ایران، احزاب حکمتیست و خرده جریان‌هایی چون کمیته عمل سازمانده کارگری و... یافت.^۳

بنابراین چنانچه امر خودانگیخته را صرفاً زایشی چرخ‌دنده‌وار از درون بحران جامعه‌ی سرمایه‌داری درک کنیم ناگزیر به چنان فهمی از سازمان هدایت خواهیم شد که به موجب‌اش به دنباله‌روی و سپس انحلال در مشی بورژوایی وادار خواهیم شد. آن‌گونه که بسیاری از چپ‌ها- به واسطه‌ی "ماهیت و پایگاه طبقاتی" اعتراضات دی‌ماه- به تمامی آن شورش‌های خودانگیخته را در آغوش کشیدند نشانه‌ای است قاطع از تقدیس غیر نقادانه‌ی امر خودانگیخته از جانب آنان و همچنین بنیان‌های بورژوایی درک‌شان از چنین مفاهیمی.

۲

به بیان حال در پیر: "در بسیاری از موارد وقتی می‌گوییم شورشی خودانگیخته است، منظور ما این است که نمی‌دانیم چگونه و توسط چه کسی سازمان‌دهی شد."^۴

بنابراین اذعان به خودانگیختگی بلافاصله خلأ آگاهی طبقاتی و سازمان‌دهی انقلابی را آشکار می‌کند. شورش‌های خودانگیخته‌ی پرولتاریا زاده‌ی روندی از مبارزه‌ی ناآگاهانه‌ی طبقاتی اوست. ذکر این نکته ضروری است که هر خلأ آگاهی طبقاتی پرولتاریا پیشاپیش از جانب اشکالی از آگاهی بورژوایی به تسخیر درآمده. به همین دلیل شورش‌های خودانگیخته‌ی پرولتاریا اگر که از جانب آگاهی انقلابی مورد نقد کوبنده قرار نگیرند بورژوازی را با هزینه‌ی مبارزه‌ی طبقاتی پرولتاریا، پیروز دوران بحران انقلابی خواهد ساخت.

اعتراضات دی‌ماه ۹۶ با توجه به تعیین‌یافتگی‌اش از اوضاع حاد اقتصادی و اجتماعی طبقه‌ی کارگر ایران و همچنین با توجه به شکل ویژه و خاصی که این اعتراضات خیابانی پدیدار شد، بی‌شک شورشی خودانگیخته بود؛ اما نباید این خودانگیختگی را به مثابه‌ی ماهیتی مقدس در آغوش کشید بلکه باید آن را نقطه‌ی آغازین نقد کمونیستی قرارداد. در وهله‌ی اول باید در پی آن بود که چرا این شورش‌ها خودانگیخته بروز یافتند؟

جهت پاسخ به این سؤال تبیین روند تکوین این شورش‌های خودانگیخته به مثابه‌ی اموری صیوررت‌یافته اهمیت پیدا می‌کند. سرفروآوردن در برابر خودانگیختگی مبارزات خطایی است بس مهلک برای پرولتاریای ایران. باید از این خطر گریخت. پس پیش از آن‌که ماهیت طبقاتی اعتراضات دی‌ماه را به‌عنوان ذاتی از پیش تعیین‌یافته برای بهره‌برداری چپ‌ها تقدیس کنیم باید با بُراترین سلاح‌های نقدمان، به واکاوی میزان و چرایی خودانگیختگی این اعتراضات بپردازیم. چرا اعتراضات دی‌ماه ۹۶ خودانگیخته و شورش‌گونه بر عرصه‌ی مبارزه‌ی طبقاتی پرولتاریای ایران بروز یافتند؟

در تدارک چپ بورژوایی

اگر اعتراضات دی‌ماه ۹۶ را همچون پرتابِ خودبه‌خودیِ یک رخداد از ذات درگیر بحران زیربنای اقتصادی به سطح پدیدار ببینیم ناچار خواهیم بود که منشأ این اعتراضات و چرایی این شکل شورش‌گونه و خودانگیخته از پدیداری‌اش را صرفاً به برخی داده‌های آماری از قبیل وضعیت بغرنج معیشتی و تعداد اعتصابات کارگری، تجمعات مالباختگان مؤسسات مالی و اعتراضات دانشجویی فرو کاهیم. حال آن‌که دقیقه‌ی اعتراضات دی‌ماه را می‌بایست به‌مثابه‌ی جزئی برساخته از دلِ تمامیت اجتماعی-سیاسی جامعه‌ی ایران طی چند سال اخیر فهم کرد. تشریح و تبیین تاریخ تکوین این دوران روندهای شاخص و کلیدی‌ای را به ما نشان می‌دهد که ناگزیریم انتقادات مان را به شورش‌های خیابانی خودانگیخته‌ی دی‌ماه، فراتر از مخالفت‌هایی جزئی مطرح سازیم.

۱

پاسخ بورژوازی ایران به چگونگی مواجهه و ارتباط با امپریالیسم از همان دوره‌های استعماری تا به امروز یکی از مسائل گرهی و کانونی در ساحت مبارزه‌ی طبقاتی ایران بوده. این مسئله رویدادهای بزرگ سیاسی-اجتماعی تاریخ سرمایه‌داری در ایران را از انقلاب مشروطه تا انقلاب ۵۷ و پس از آن تکوین دولت جمهوری اسلامی، شکل ویژه‌ای بخشیده

است. هستی مادی واحد اما در-خود-متناقض و ویژه‌ی بورژوازی ایرانی، بی‌شک کلیت مبارزه‌ی طبقاتی در ایران و به‌خصوص مبارزه‌ی پرولتاریای انقلابی را در هر دوره تحت تأثیر و تعیین‌های خود قرار داده است. مطابق همین مسئله‌ی گرهی، بورژوازی ایران از نخستین لحظات تاریخ تکوین‌اش تا به امروز دو همزاد متناقض ایدئولوژیک را شکل داده. یکی ایدئولوژی "نه غربی نه شرقی" که استقلال اقتصادی را مطالبه و دنبال می‌کند و دیگری ایدئولوژی مبتنی بر ضرورت اتصال و ادغام در سازوکار سرمایه‌داری جهانی و در واقع کشورهای امپریالیست آن. در این متن به تبیین مفصل تاریخی این دو همزاد ایدئولوژیک پرداخته نخواهد شد. فقط بگویم که این دو همزاد ایدئولوژیک پاسخ ناگزیر و ذاتاً متناقض بورژوازی ایران در مواجهه‌اش با امپریالیسم بوده. این دو همزاد ایدئولوژیک مطابق با اشکال تاریخی دولت بورژوازی در هر دوره‌ی مشخصی از سرمایه‌داری در ایران، در قامت جناح‌های سیاسی مشخصی درآمده‌اند. دو جناح به‌اصطلاح اصول‌گرا و اصلاح‌طلب اشکال سیاسی-جناحی این دو همزاد ایدئولوژیک در چارچوب دولت مشخص جمهوری اسلامی‌اند. در ادامه بیشتر خواهیم گفت از این دو همزاد ایدئولوژیک و دو به‌اصطلاح جناح سیاسی منشعب از آنان در چارچوب دولت بورژوایی جمهوری اسلامی.

در ادامه‌ی متن از دو بحران اخیر در سرمایه‌داری ایران گفته خواهد شد. بحران‌هایی که در تداوم منطق انباشت سرمایه‌گرایان‌گیر بورژوازی ایران در چارچوب دولت جمهوری اسلامی شده است. منطق انباشت سرمایه‌ذاتاً در هر لحظه از تولید اجتماعی بحران‌زاست. تداوم و پیوستگی این منطق دامنه و نفوذ بحران را در تولید اجتماعی لحظه‌به‌لحظه وسیع‌تر و عمیق‌تر می‌سازد. این بحران اما به شکلی همیشگی در سطح پدیدار وضعیت رخ نمی‌نماید. پدیداری بحران مستلزم رد شدن از آستانه‌هایی است که در آن‌ها سطح و شدت بحران برخاسته از منطق انباشت سرمایه به مرزهایی غیرقابل‌انکار و کنترل در وضعیت سرمایه‌دارانه برسد. به عبارت دیگر فرارسیدن آستانه‌های بحران نقاط عطفی را رقم می‌زند که در آن بحران درونی و همیشگی شیوه تولید سرمایه‌داری ضرورتاً بدل به یک دوره بحران عمومی با خصیصه‌های اقتصادی، سیاسی و همچنین ایدئولوژیک مختص به خود خواهد

شد. رد شدن از این آستانه‌ها حاصل تکامل و تصادم روندها و نیروهایی در وضعیت است که در آن بحرانِ منتج از منطق انباشت سرمایه، ناگزیر بدل به بحرانی عمومی در سرمایه‌داری خواهد شد. تکامل سطح به سطح روند مبارزه‌ی طبقاتی و در ادامه، تصادم نیروهای داخلی و خارجیِ دخیل در آن، نقطه‌ی عطف پدیداریِ بحران عمومی را مشخص می‌کنند؛ بنابراین برای فهمی ریشه‌ای از بحران ناچاریم که به ردیابی نیروهای داخلی و خارجی مبارزه‌ی طبقاتی بپردازیم آن هم در پیش، به هنگام و پس از نقطه‌ی عطف پدیداریِ آن.

در ادامه از دو بحران در دهه‌ی هشتاد و نود شمسی در سرمایه‌داری ایران نام برده خواهد شد. بحران‌هایی که از قماش همین بحران‌های عمومی‌اند. بحران‌هایی که به‌صورت مداوم از جانب منطق بحران‌زای انباشت سرمایه در ایران تغذیه و پی‌ریزی شده‌اند و با تکامل و تصادم نیروهای دخیل در مبارزه‌ی طبقاتی از آستانه‌های وضعیت فراتر رفته و موجودیت بحرانی عمومی را در سرمایه‌داری ایران اعلام کرده‌اند. اتفاقات مربوط به سال ۸۸ و ۹۶ نقاط عطف پدیداریِ این دو بحران عمومی در سرمایه‌داری ایران طی دو دهه‌ی اخیرند. چنان‌که ذکر شد جهت دستیابی به فهمی ریشه‌ای از کلیت وضعیت باید به ردیابی نیروهای خارجی و داخلیِ دخیل در مبارزه‌ی طبقاتی، پیش، به هنگام و پس‌از این بحران‌ها پرداخت.^۵

آغاز دهه‌ی هشتاد شمسی آغاز دورانی چالش‌برانگیز برای بورژوازی ایران بود. سرمایه‌داری ایران در اوایل این دهه شاهد قوام و چیرگی انحصارات الیگارشی-مالی به مدد یک دهه سرکوب بی‌امان از جانب ضدانقلاب بعد از ۵۷ در دهه‌ی شصت و سیاست‌های نئولیبرال تعدیل ساختاری بعد از جنگ بود. این انحصارات به‌تمامی، موجودیت‌شان را از تداوم بی‌کم‌وکاست انباشت سرمایه در چارچوب دولت جمهوری اسلامی و به‌واسطه‌ی هجمه‌ی آن به طبقه‌ی کارگر و با سیاست تکیه بر بازار داخلی می‌گرفتند. گرچه سلطه‌ی انحصارات در نگاه نخست یک بُرد و پیشروی برای بورژوازی ایران به‌نظر می‌آمد اما فقر و فلاکت همزاد با آن -که همواره همزاد رشد بورژوازی است- می‌توانست این خواب خوش را برای

بورژوازی بر هم ریزد. از طرف دیگر و در کنار این عنصر داخلی، ریاست جمهوری بوش پسر در آمریکا و سیاست‌های جنگ‌طلبانه‌ی امپریالیسم در منطقه -دو جنگ افغانستان و عراق- هراس حمله‌ی نظامی به ایران و سرنگونی دولت جمهوری اسلامی را در دل بورژوازی می‌افکند.^۶ هراسی که در صورت تحقق‌اش، بُرد بورژوازی ایران را که همانا ماحصل سیطره بر طبقه‌ی کارگر بود به نابودی می‌کشاند.

بنابراین از سویی امکان شورش‌های فرودستان، بورژوازی را به کنترل و سرکوب توأمان وضعیت بحران‌زده‌ی اقتصادی داخلی وامی‌داشت و از سویی دیگر سیاست‌های تهاجمی آمریکا و ناتو در منطقه، بورژوازی ایران را ناگزیر به حراست از دستاوردهایش. وضعیت به‌گونه‌ای بود که می‌توانست در صورت تداوم، نیروهای اجتماعی داخلی و نیروهای خارجی دخیل در مبارزه‌ی طبقاتی در ایران را به تصادم و برخوردی ویرانگر -حداقل برای بورژوازی- بکشاند. بورژوازی ایران در چنین منحصه‌ای به دنبال مقرّی برای فراروی می‌گشت. از این‌رو قدرتی نیاز بود تا پاسخ درخور بورژوایی را به اوضاع داخلی و همچنین جهانی بدهد. قدرتی که همزمان که عرصه‌ی داخلی مبارزه‌ی طبقاتی را برای بورژوازی ایران تحت کنترل درمی‌آورد او را از مغلوب‌شدن در مواجهه با حمله‌ی امپریالیستی و هضم و ادغام تمام در مدار آن ایمن سازد.

در این شرایط بود که دولت احمدی‌نژاد به‌عنوان خصلت‌نمای تمامی تناقضات درونی و تضادهای آشتی‌ناپذیر آن دوره از سرمایه‌داری در ایران و همچنین به‌عنوان پاسخ بورژوازی ایران به وضعیت جهانی سرمایه‌داری و سیاست‌های امپریالیسم در منطقه به سرکار آمد. در سطح داخلی سیاست‌های اقتصادی یک‌بام و دوهوای احمدی‌نژاد -همچون مسکن مهر و تشدید خصوصی‌سازی‌ها- و نسخه‌ی ویژه‌ی عدالت‌خواهی‌اش، پاسخ دولت بورژوازی ایران به تضاد ناشی از رشد انحصارات در سرمایه‌داری ایران بود. انحصاراتی که مقتضیات انباشت، آنان را در بازار داخلی با رکود تقاضا روبه‌رو کرده بود و در تداوم همان منطق می‌بایست با ضرورت فراروی از مرزهای داخلی روبه‌رو می‌شدند اما مرزهای خارج از نفوذ دولت بورژوازی نیز عرصه‌ی جنگ بی‌امان با جبهه‌ی مقابل، یعنی جبهه‌ی امپریالیسم

آمریکایی-غربی بود. این شرایط مخمصبه‌ای سخت برای بورژوازی ایران در نیمه‌ی نخست دهه‌ی هشتاد شمسی بود.

با توجه به سطح پایین توان رزمندگیِ پرولتاریای ایران در مبارزه‌ی طبقاتی آن دوره و در چارچوب دولت بورژوایی جمهوری اسلامی، پاسخ طبقه‌ی حاکم به بحران اوایل دهه‌ی هشتاد شمسی بیانی جز احمدی‌نژاد نمی‌توانست داشته باشد. دولت احمدی‌نژاد هم توان سرکوب کنترلیِ اوضاع داخلی را داشت و هم این که می‌توانست در تناسب با ضروریات بورژوازی ایران، پاسخی درخور به اوضاع درحال دگرگونی منطقه و جهان باشد؛ بنابراین برخلاف آنچه متفکرین بورژوا و بسیاری چپ‌ها در خصوص منشأ بحران بودن دولت احمدی‌نژاد مطرح می‌کنند، آن دولت در وهله‌ی اول پاسخی بورژوایی بود به بحران و برآمده از آن، اما این پاسخ همچون هر پاسخ عملی دیگر بورژوایی، حامل تناقضاتی ساختاری است که صرفاً تجلی بحران را به تعویق می‌اندازد اما از شدت‌اش به هیچ‌وجه نمی‌کاهد. همین تعویق اما برای بورژوازی ایران غنیمتی بود بس بزرگ برای گریختن از مخمصبه.^۷

۲

پس از طی یک دوره ریاست جمهوری احمدی‌نژاد یکی از جناح‌های سیاسی بورژوایی، یعنی جناح پروغرب آن، نبرد علیه دیگر همزاد تاریخی‌اش را در بورژوازی، یعنی جناح به‌اصطلاح اصول‌گرا، بر سر میزان نقش‌شان در دولت بورژوایی ضروری شمرد. ضرورت این نبرد را دو چیز ایجاب می‌کرد. یکی این که جناح به‌اصطلاح اصول‌گرا توانسته بود در قامت دولت احمدی‌نژاد و ایدئولوژی عدالت‌گرایانه و به‌اصطلاح خود ضد اشرافی‌اش، پایه‌های توده‌ای سنتی و مشروعیت بخش دولت جمهوری اسلامی را تا حدودی به نفع خود و به ضد جناح رقیب احیا کند. دیگر آن‌که این دو جناح در رویارویی با سرمایه‌داری در حال دگرگونی‌های عظیم جهانی دو افق متفاوت را ذهن خود می‌پروراندند. یکی چشم به شرق در حال عروج دوخته بود و دیگری غرب در حال افول را همچنان قدرقدرت می‌پنداشت و از این‌رو خواهان انعطاف به خرج دادن با جامعه‌ی به‌اصطلاح جهانی یا

درواقع همان امپریالیسم آمریکایی-غربی بود. دولت احمدی‌نژاد افق نخست را برگزیده بود، حال آن‌که جناح پروغرب چاره‌ی کار را در افق دوم می‌دید. این دگرگونی در توازن قوای این دو جناح و تصادم افق‌های متضاد این دو جناح در مسئله‌ی هسته‌ای و همچنین وضعیت ملت‌ه‌ب منطقه‌ای و جهانی ضرورتی را موجب شد تا جناح پروغرب در انتخابات سال ۸۸، پروژه‌ی سیاسی‌اش را تحت عنوان جنبش سبز کلید بزند.

البته خیز سیاسی جناح پروغرب برای تصاحب شریان‌های دولت بورژوازی و به عقب راندن جناح مقابل در درون آن، به پشتوانه‌ی تدارکاتی امپریالیستی امکان‌پذیر بود. این حرکت و خیز سیاسی زمانی توانست توده‌های حامیان‌ش را با خود همراه سازد که با انگاره‌های امپریالیستی دموکراسی خواهی، آزادی بیان و سکولاریسم باب میل طبقه‌ی متوسط شیفته‌ی غرب جلوه کند و بخش عظیمی از نیروهای خود را از میان این طبقه یارگیری کند. جناح پروغرب بورژوازی ایران بدون بسیج و پشتیبانی سیاسی نیروهای سرنگون طلب جمهوری اسلامی نمی‌توانست نیروی اجتماعی لازمه‌ی حرکت خود را تأمین کند. نیروهایی که تجهیز سازمانی و ایدئولوژیک آنان به واسطه‌ی سرنگون خواهی‌شان دهه‌ها از جانب امپریالیسم آمریکا و رقبای منطقه‌ای بورژوازی ایران جهت‌دهی می‌شد. لازم به ذکر است که ائتلاف این نیروها در لحظه‌ی اعتراضات ۸۸ محصول همگرایی و واگرایی‌های مقطعی‌ای بود که تمامی این نیروها را از اواسط دهه‌ی هفتاد شمسی بدین سو در حرکتی نوسانی نهایتاً با همدیگر همگرا ساخته بود.

بنابراین خیز سیاسی جناح پروغرب بورژوازی ایران برای عقب راندن جناح رقیب در دولت بورژوازی ناگزیر به نقطه‌ی عطف و جهش جریان امپریالیستی سرنگون طلب جمهوری اسلامی پس از چندین دهه تشمت نیروهایش بدل شد. رویدادهای ۸۸ ائتلافی سیاسی را عینیت بخشید که پیش از آن اجزایش به شکلی مجزا حیات‌اش را در عرصه‌ی براندازان جمهوری اسلامی پی می‌گرفت.

آنچه تمامی این نیروهای مجزا را در لحظه‌ای معین بر سر یک کنش مشترک دورهم گرد می‌آورد بی‌شک پروژه‌ای امپریالیستی بود. پروژه‌ای که خواهان راندن بورژوازی ایران در

تمامیت واحد خود بود به سمت دایره‌ی نفوذ و سلطه‌ی امپریالیسم آمریکایی-غربی آن هم در آشفته‌دوران افول هژمونیک رهبر این بلوک سرمایه‌داری جهانی، یعنی ایالات متحده‌ی آمریکا. البته این پروژه بخشی از پروژه‌ای گسترده بود که به‌قصد ادغام و انحلال بورژوازی‌های زاویه‌دار با این بلوک امپریالیستی آمریکایی-غربی، با شروع هزاره‌ی جدید میلادی در مقیاس منطقه‌ای با حمله‌ی ناتو و آمریکا به افغانستان آغاز و در عراق، لیبی، سوریه و یمن پیگیری شد. پروژه‌ی امپریالیستی مذکور از ابتدای قرن جدید میلادی تا به الان در پی آن است که پیش‌تازانه تمامی تکانه‌های منتج از بحران سرمایه‌داری در ایران را در چارچوب جنبشی ارتجاعی با عاملیت فعالانه‌ی جناح پروغرب بورژوازی بسیج کند. این پروژه در پی آن است که تمامی نیروهای ضد جمهوری اسلامی را به نیروهای سرنگون طلب صرف تقلیل دهد تا بدین وسیله بدیل‌های امپریالیستی و ضدانقلابی‌اش را بتواند در فردای سرنگونی جمهوری اسلامی حاکم سازد. سرنگون‌طلبی صرف در مواجهه با دولت بورژوایی جمهوری اسلامی و عدم ضدیت بنیادین با سرمایه‌داری در ایران و کلیت طبقه‌ی بورژوازی از خصیصه‌های محوری و مشترک تمامی نیروهای دخیل در این پروژه‌ی امپریالیستی است. در بخش‌های بعدی متن از مخاطرات ارتجاعی این پروژه بیشتر خواهم گفت.

نقش محوری امپریالیسم در تولید، تقویت و تجهیز جنبش ارتجاعی سبز بی‌شک سیمای یک براندازی مخملی را به این جنبش داد. جنبش‌هایی از قماش براندازی‌های رنگین در کشورهای اروپای شرقی؛ اما چرا این جنبش ارتجاعی آن‌گونه که امپریالیسم آمریکایی-غربی رؤیایش را در سر داشت به براندازی منجر نشد؟

در حوادث سال ۸۸ به‌جز معدودی تمامی جریان‌های سیاسی به صف بلندبالای حامیان جنبش سبز پیوستند و لیستی متشکل از اصلاح‌طلبان، سلطنت‌طلبان، مجاهدین و احزاب چپ را شکل دادند اما جناح پروغرب بورژوازی ایران در سال ۸۸ نه‌ضرورت براندازی دولت طبقاتی‌اش را چنان عاجل می‌پنداشت و نه آن جنبش ارتجاعی و پروژه‌ی

امپریالیستی مولد و حامی اش در آن لحظه می توانست چنین چیزی را رقم بزند. از این رو برخلاف نظر بسیاری، نتیجه‌ی جنبش سبز تماماً شکست نبود.

دستاوردهای جنبش ارتجاعی-امپریالیستی سال ۸۸ برای جناح پروغرب بورژوازی ایران از فردای سرکوب خیابانی آن اعتراضات محقق شد. اعتراضات سال ۸۸ نقطه‌ی عطفی برای جناح پروغرب بورژوازی ایران بود. این جناح توانست به مدد بسیج بخش زیادی از اپوزسیون سرنگون طلب صرف پشت سر خود روند عروج سیاسی-اقتصادی اش را تسهیل کند. این جناح با عملی ساختن فرمول حجابیانی "فشار از پایین، چانه‌زنی از بالا" نه تنها به مرور زمان جناح رقیب و مقابل خود را در بدنه‌ی دولت جمهوری اسلامی وادار به عقب‌نشینی کرد بلکه توانست به مدد آن حوادث، از دوگانه‌ی سیاسی هزینه‌زای اصلاحات-کارگزاران به صورت بندی منسجم‌تر و تاکتیکی اعتدالیون دست یازد. این جناح علاوه بر تسخیر مرحله به مرحله‌ی سنگرهای دولت بورژوایی جمهوری اسلامی نظیر پارلمان، شورای شهر، ریاست جمهوری و مجلس خبرگان، توانست ایدئولوژی غرب‌گرایی اش را با شدت بیشتری در تقابل با جناح مقابل در سطح جامعه هژمون سازد.

۳

با روی کار آمدن دولت روحانی در سال ۹۲ و پس‌از آن، امضای قرارداد برجام، جناح پروغرب خود را سوار بر اسب مراد خویش تصور می‌کرد. انتخابات سال ۹۶ و پیروزی دوباره‌ی روحانی آن هم در شرایطی که جناح مقابل تدارکات بسیاری را جهت شکست او چیده بود، نقطه‌ی اوج بردهایی بود که جناح پروغرب از ۸۸ تا بدین سو به دست آورده بود. این همان بردی است که جریان تدارک کمونیستی آن را به خوبی "فتح الفتوح بورژوازی" می‌نامد و در بیانیه‌ی خود که درباره‌ی اعتراضات دی‌ماه ۹۶ است چنین درباره اش سخن می‌گوید:

"نرمالیزاسیون" سرانجام به تحقق پیوسته بود و خطر هرگونه «انقلاب» رفع شده بود. این فقط تغییری در مناسبات دولت و جامعه نبود، چرخشی در بنیان‌های ایدئولوژیک جامعه نیز بود که بیش از هر چیز در این بیان تبلور می‌یافت که «مردم به گداپرووری رأی منفی دادند.»^{۸۱}

نقطه‌ی اوج فواره اما نقطه‌ی آغازین سقوط آن است. هر پیروزی بورژوازی حامل شکست و بن‌بست‌های درونی‌ای است که پیوسته عیان می‌شوند. بن‌بست جدید خود را به‌صورت تشدید مزمن نابرابری‌های طبقاتی در جامعه‌ی ایران نمایان ساخت. چیزی که آن بیانیه به اسم "شبح مخوف تهدید همان گدایان" از آن نام می‌برد.

به‌زعم تدارک کمونیستی، این "شبح مخوف" عروج جنبشی نوین را در دی‌ماه ۹۶ مسبب شده که "جنبش نوین اعتراضی توده‌های زحمتکشان" نام دارد. یک "ائتلاف نوین طبقاتی"، یک "وضعیت نوین" اما "در حال تکوین و در چنبره‌ی تناقضات". تناقضاتی که جدالی را موجب شده که سوی انقلابی آن به "انقلاب اجتماعی" منتهی می‌شود و سوی ارتجاعی‌اش به "جنگ داخلی":

"در پایه‌ای‌ترین سطح، این جدالی است بین دو چشم‌انداز طبقاتی متخاصم که در دو راهکار متضاد خود را نمایان می‌کند. از یک‌سو زدودن جنبه‌های طبقاتی جنبش از آن و تبدیلیش به جنبشی برای دمکراسی خواهی و از سوی دیگر تأکید بر اصالت طبقاتی جنبش و پیکار در جهت سازمان‌دهی یک انقلاب اجتماعی. دو راهکار متضادی که از دیرباز همزاد جامعه‌ی سرمایه‌داری بوده‌اند اکنون به‌طور مشخص به‌عنوان آلترناتیو‌هایی عملی در مقابل جنبشی قرار می‌گیرند که از دل نظم کهنه بیرون آمده اما هنوز مهر آن را بر خود دارد. جنبشی که جهانی نو را نوید می‌دهد اما هنوز نه به ارزش آن واقف است و نه راه رسیدن به آن را می‌شناسد."^۹

پیش از آن‌که در خصوص این دوگانه‌انگاری مکانیکی رویدادهای اعتراضی دی‌ماه ۹۶ نظر دهیم بهتر است همان‌گونه که در خصوص مفهوم خودانگیختگی صورت پذیرفت، دست به تصریحی زبانی بزنیم. در اینجا سخن از ائتلاف طبقاتی نوینی به میان می‌آید با مؤلفه‌هایی نوین که به ادعای تدارک کمونیستی "دیگر تحت رهبری و هدایت منورالفکرهای شکم سیر بورژوازی نیستند. برعکس، ائتلافی است که از همه‌وهمه‌ی لوازم حرکت به‌سوی نقد بنیان‌های نظم تولیدی مسلط برخوردار است: پرولتاریایی خشمگین و طبقه متوسطی ناامید از عروج."^{۱۰}

پرسش این است که این ائتلاف و مؤلفه‌های نوین طی چه فرایندی تکوین یافته و خود را به مثابه‌ی یک جزء وارد تمامیتِ اوضاع کرده‌اند؟ فرایند تکوین و الحاق این مؤلفه‌ها تا چه اندازه می‌تواند حامل این خصیصه‌ی انقلابی باشد که تدارک کمونیستی از آن نام می‌برد؟ پدیداری این مؤلفه‌های نوین چرا تا این اندازه کورکورانه و شورش‌گونه صورت پذیرفت؟ و به‌طورکلی پیچیدگی‌های دیالکتیکی این "شبح مخوف تهدید‌گدایان" را که در دی‌ماه ۹۶ در خیابان به خود جسمیت بخشید، بر بستری از تمامیت انضمامی توضیح دهیم. مطابق چنین هدفی بهتر است که به‌مواجهه‌ی خود بورژوازی ایران و مشخصاً جناح پرورب آن با این "شبح مخوف" پرداخت.

۴

"محال است راست، چپ شود." این عبارتی است که سعید حجاریان یک ماه پس از انتخابات اردیبهشت ۹۶ در ۲۹ مُم خرداد در بخشی از تحلیل‌اش از نتایج انتخابات مطرح می‌کند. او جناح رقیبِ خود یعنی اصول‌گرایان را علی‌رغم تأکیدِ که بر مفهوم عدالت اجتماعی در رقابت‌های انتخاباتی داشته‌اند جریانی "راست" قلمداد می‌کند که در برابر اصلاح‌طلبان -همان خط امامی‌های قدیمی و به تعبیر او "چپ‌ها- هیچ توانی برای مفهوم‌سازی، بدیل‌سازی و درنهایت بهره‌گیری سیاسی از مسئله‌ی عدالت اجتماعی ندارند:

"محال است راست، چپ شود. چراکه چپ بودن ملزومات تئوریک دارد که اصول‌گرایان از آن بی‌بهره بوده‌اند. اهالی این جناح فی‌الواقع چپ‌نما هستند و تنها تعریف‌شان از مفهوم عدالت، صدقه دادن است چنان‌که شاهد بودیم کاندیدای اصلی این جریان در بُعد ایجابی تنها از پرداخت پول سخن گفتند."

او در ادامه‌ی تحلیل‌اش عنوان می‌کند که:

"البته باید توجه داشت که اصلاح‌طلبان نیز آن‌گونه که باید به بحث عدالت نپرداخته‌اند. جریان اصلاحات در مقاطعی عدالت را برابر تعادل دانسته و مسئولیت رسیدن به رهیافت‌های عدالت‌خواهانه را بر دوش احزاب محافظه‌کار اردوگاه خود گذاشته است. در جریان اصلاحات، برخلاف جریان مقابل، پایه

علمی وجود داشته و دارد چنان‌که دیدیم در دولت‌های هفتم و هشتم وضعیت اقتصاد بهبود یافت اما پایان فعالیت دولت اصلاح‌طلبان و تأثیرگذاری از «موضوع جهانی شدن» باعث شد که ما هم تقریباً بتوانیم مسائل تنوریک‌مان را به عرصه‌ی عمل بکشانیم.

و در نهایت به اصلاح‌طلبان توصیه می‌کند که:

"نباید فراموش کنند که هم باید به نرخ مشارکت توجه داشته باشند و هم به حضور در صحنه‌هایی که آن‌ها را خالی کرده‌اند چراکه سابق بر این پایگاه رأی جناح چپ در مناطق پایین‌تر [جنوب پایتخت] بود و اکنون این موازنه به‌هم‌خورده است. واقعیت این است که نمی‌توان به مسائل سیاسی و فرهنگی توجه کرد و از معیشت و اشتغال و زندگی روزمره مردم غافل شد چراکه این‌گونه حاشیه بر متن غلبه می‌کند و با توجه به مهاجرت‌های داخلی این امر تشدید خواهد شد."

این اظهارات نیز بیانی عملی به خود می‌گیرند. در مردادماه ۹۶ حزب اصلاح‌طلب "اتحاد ملت" دفتری را در محله‌ی نازی‌آباد تهران افتتاح کرد. محله‌ای در جنوب شهر با بافتی که به نظر حجاریان:

"بالحق این استعداد را دارد که سازمان‌دهی قوی در آن صورت بگیرد چراکه مناطق جنوب شهر، همواره جزء مناطق اصلاح‌طلب بوده و هست و اصلاح‌طلبان همواره در آن دست‌بالا را داشته‌اند."

او به مناسبت افتتاح این دفتر در متنی تحت عنوان "نامه به نازی‌آبادی‌ها" در پی آن است که به تعبیر روزنامه‌نگار شرق "بازگشت به انگاره‌های عدالت‌خواهانه" را رقم بزند. حجاریان پیش‌ازاین در سال ۹۳ نکات جالب‌توجهی را در دفاع از روحانی، در خصوص تفاوت عدالت‌طلبی او با نسخه‌ی احمدی‌نژادی آن، بیان می‌کند:

"ما همیشه مشکل حاشیه و متن داریم. مسئله حاشیه که حل نمی‌شود؛ اما بعضی وقت‌ها شدید و بعضی مواقع ضعیف می‌شود... روحانی تلاش می‌کند برخلاف احمدی‌نژاد که می‌خواست با تزریق پول نقد، مشکلات حاشیه‌نشین‌ها را حل کند، با تدبیر و سیاست‌های اصولی خود دنبال رفع تبعیض باشد. این‌جا

بگویم که حاشیه برای احمدی‌نژاد اصل بود. حاشیه پایگاه رأی احمدی‌نژاد بود و او به جنگ حاشیه علیه متن دامن می‌زد. کم مانده بود که به حاشیه فرمان حمله به متن بدهد. اگر می‌توانست این کار را می‌کرد مانند چاوز و مورالس؛ فرمول آن‌ها نیز همین بود؛ اما روحانی نمی‌خواهد نفرت ایجاد شود و از طرفی هم نمی‌خواهد پوپولیست باشد. سعی می‌کند تا حدودی مشکل را با تدبیر حل کند؛ بدون تهییج و نفرت‌پراکنی.^{۱۱}

این اظهارات، حمایت دیگر چهره‌های اصلاح‌طلب را به دنبال داشت و در رسانه‌های این جناح بازتاب فراوانی یافت. تا جایی که علیرضا علوی تبار در مصاحبه‌ی خود با روزنامه‌ی شرق در مردادماه ۹۶ در حمایت از سخنان حجاریان از ضرورت توجه اصلاح‌طلبان به مفهومی تحت عنوان "چپ مردم‌سالار" اشاره می‌کند. چپ مردم‌سالاری که "اولویت را به دموکراسی می‌دهد." او نیز همچون حجاریان معتقد است که جناح اصول‌گرا فاقد چنین توانی برای "چپ" بودن است. او مسئله‌ی ریشه‌ای چپ موردنظرش را "توزیع برابر قدرت" می‌داند:

"چپ واقعی در ایران، با ارائه شعارهای برابری خواهانه‌ی صرفاً اقتصادی، متمایز نمی‌شود؛ بلکه با نگاه به ریشه متمایز می‌شود. چپ واقعی در ایران، کسی است که از توزیع برابر قدرت در کشور دفاع می‌کند. معیارهای دیگری هم هست. چپ حتماً از برابری زن و مرد دفاع می‌کند. آیا آن جناح هم می‌تواند دفاع کند؟ اگر می‌تواند، دفاع کند. چپ کسی است که از برابری قومیت‌ها دفاع کرده و هر جا که منشأ یک تفاوت اجتماعی منجر به نابرابری وجود دارد، حضور پیدا می‌کند."^{۱۳}

این تحلیل‌گر بورژوازی در ادامه از تجربه‌ی "چپ میانه‌ی جدید" در اروپا به‌عنوان مصداق چپ مردم‌سالار سخن به میان می‌آورد و آن را "هم به لحاظ تحلیل و هم به لحاظ خط مشی" از مارکسیسم متمایز می‌کند. او درنهایت نسخه‌ی نتولیرال این چپ مردم‌سالار را نیز پیشنهاد می‌دهد:

"اولاف پالم، نخست‌وزیر پیشین سوسیالیست سوئد، شعاری را می‌داد که برای ما قابل توجه است. می‌گفت: «بخش خصوصی و بازار در حد امکان، بخش دولتی و سازوکار برنامه‌ریزی در حد ضرورت»؛ یعنی هر جا شما می‌توانید نابرابری را با سیاست‌های هم‌سو با بازار حل کنید، خوب انجام دهید! هر جا که نمی‌توانید برای آن جایگزین پیدا کنید."

این اظهارات را نباید صرفاً تلاش و هشدار نظرورزنانه‌ی متفکرین بورژوا برای بلند کردن پرچمی دانست که بر زمین مانده. چنین اظهاراتی فهم بورژوایی ضرورت‌هایی است که متفکرین لیبرال ایرانی را در طلیعه‌های بحرانی نوین به صرافت سخن گفتن از عدالت‌خواهی وامی‌دارد. تا جایی که در پی ایرانیزه کردن نئولیبرالیسم به مدد ادبیاتی چپ‌محور جهت‌گذار از بحران پیش‌رویند.

۵

دیدیم که جناح پروغرب بورژوازی به مدد تدارک و تجهیزاتی امپریالیستی توانست مهر پیروزی‌اش را بر فرازوی از بحران دهه‌ی هشتاد شمسی بزند. جدال‌هایی که در آن دهه در سرمایه‌داری ایران شاهدش بودیم و نقطه‌ی اوج‌اش را در جنبش سبز دیدیم، تکاپوی جناح‌های گوناگون و رقیب بورژوازی داخلی و همچنین امپریالیسم برای پاسخ به بحران آن دهه بود اما آن پاسخ، همچون هر پاسخ دیگر بورژوازی به بحران سرمایه‌داری، حاوی تناقض‌هایی بود که درنهایت و با وقفه‌های گذرا، بن‌بستی دیگر برای تمامیت بورژوازی آفرید. بن‌بست‌هایی که دیگر بار مبارزه‌ی طبقاتی را به اوج تخصصات خود رساند. پس از فروکش تب‌وتاب امضای قرارداد برجام و روی کار آمدن دولت ترامپ در آمریکا، دولت روحانی بیش از هر زمان دیگری مورد هجوم رقبا و منتقدان خود قرار گرفت. یک سال آخر دوره‌ی نخست دولت روحانی همراه بود با دو بحران در حال تکوین: یکی بحرانی اقتصادی که خود را به شکل رکود مزمن در بازار و بیکاری و تشدید نابرابری‌های طبقاتی پدیدار می‌ساخت که تداوم، تکامل و اعلام موجودیت دیگرباره‌ی همان عنصر داخلی در بحران سرمایه‌داری ایران در دهه‌ی هشتاد شمسی بود و دیگری ائتلاف رقبای منطقه‌ای و

جهانی بورژوازی ایران با محوریت دولت ترامپ جهت تحدید دستاوردهای ایران در منطقه که این نیز تداوم، تکامل و اعلام موجودیت دیگر باره‌ی عنصر خارجیِ دخیل در بحران بود. این دومی را باید برخاسته از تصادم ضرورت‌های عاجل بورژوازی ایران با ضرورت‌های امپریالیسم آمریکایی-غربی در منطقه و آن هم در دوران افول هژمونیک ایالات متحده‌ی آمریکا و ظهور نشانه‌های جهان چندقطبی دانست. هر یک از این ضروریات، بورژوازی ایران را به فراروی از مرزهای درون دولت-ملت خود وامی‌دارد و بلوک امپریالیستی آمریکایی-غربی را به تشدید سیاست‌های تهاجمی و نظامی‌گری‌اش در مواجهه با بورژوازی‌های رقیب منطقه‌ای و جهانی. حاصل این تصادم تاکنون منجر به پیشروی بورژوازی ایران در چارچوبی منطقه‌ای و در قامت محور به اصطلاح مقاومت بوده است. در این جدال تماماً سرمایه‌دارانه، بلوک درحال افول جهان تک‌قطبی، به سرکردگی ایالات متحده‌ی آمریکا، باید پاسخی عاجل به پیشروی بورژوازی ایران در منطقه بدهد. این پاسخ خود را به شکل صف‌بندی رقبای متخاصم بورژوازی ایران در قامت یک بلوک‌بندی واحد نشان می‌دهد. این بلوک به شکل ائتلافی متشکل از سه محور اصلی دولت ایالات متحده‌ی آمریکا، عربستان سعودی و اسرائیل در حال جسمیت‌بخشیدن به خود است.

بحران‌زا بودن این ائتلاف، برای بورژوازی ایران زمانی شدت و اهمیت خواهد یافت که روسیه، به‌عنوان یکی از افق‌های درحال عروج جهان چندقطبی، بنابر مقتضیات رقابت‌های سرمایه‌دارانه یکی از پیش‌شرط‌های اساسی تحقق منافع درازمدت‌اش را در منطقه، منوط به تحدید بورژوازی ایران در حدودی مشخص و قابل‌کنترل ببیند. سیاست توافق ضمنی روسیه برای کنترل ایران در منطقه را در مواضع غیر شفاف - و گاه موافق - او در مسائلی چون فراندوم اقلیم کردستان عراق، حمله‌های متعدد اسرائیل به نیروهای حزب‌الله در خاک سوریه و طرح انتقال سفارت آمریکا به بیت‌المقدس شاهد بوده‌ایم. مسائلی که همگی منافع بورژوازی ایران را در منطقه مورد تهدید خود قرار داده‌اند و با مخالفت شدید دولت جمهوری اسلامی هم روبه‌رو بوده‌اند. روسیه و حتی چین، به‌عنوان بزرگ‌ترین قدرت

اقتصادی در حال عروج جهانی، هماهنگی و تعاملات اقتصادی-سیاسی تصاعدی‌ای با دو کشور ترکیه و عربستان سعودی، به‌عنوان دو رقیب اصلی منطقه‌ای بورژوازی ایران داشته‌اند. این تعاملات روبه‌افزایش در مسائلی بسیار چالش‌برانگیز چون کنترل قیمت نفت، صدور گاز روسیه به اروپا، کنترل بحران جنگ در سوریه و فروش تسلیحات نظامی به‌وضوح قابل‌تشخیص‌اند؛ بنابراین گرچه بورژوازی ایران طی چند سال اخیر توانسته در ابعادی منطقه‌ای و جهانی گشایش‌هایی برای خود ایجاد کند اما در بستر یک رقابت سرمایه‌دارانه‌ی شدید و در حضور رقبایی توانمند، در تبدیل این گشایش‌ها به یک هژمونی منطقه‌ای و اقتصادی-سیاسی باثبات به‌شدت دچار چالش است.^{۱۴}

این وضعیت درهم‌تنیده دیگر بار سرمایه‌داری ایران را در اواسط دهه‌ی نود شمسی در مخمصه‌ی بحران قرار داد. این چالش بزرگ را در سطح داخلی به‌صورت بحران‌های معیشتی و شکل‌گیری و ترکیدن اجتناب‌ناپذیر و پی‌درپی حباب‌های مالی در بخش‌هایی چون بازار ارز، مؤسسات مالی، بورس، مسکن و غیره شاهدیم و در سطح خارجی به‌صورت خروج آمریکا از برجام و فشار متمرکز و همه‌جانبه بر سیاست‌های منطقه‌ای دولت جمهوری اسلامی ایران. این بحران در سطح عنصر داخلی در مقایسه با دهه‌ی هشتاد شمسی لایه‌های بیشتری از طبقات گوناگون اجتماعی را درگیر خودساخته و نابرابری‌های شدید اقتصادی، تخریب فزاینده‌ی زیست‌طبقه‌ی کارگر و ریزش لایه‌های زیادی از طبقه‌ی متوسط را در پی داشته است. از سوی دیگر و در سطح عنصر خارجی، تشدید تخاصماتی که بورژوازی ایران در منطقه با آن‌ها روبه‌روست را موجب شده و به ازدست‌رفتن بسیاری از قراردادهای امکان‌های اقتصادی بعد از خروج ایالات متحده‌ی آمریکا از برجام منتهی شده است. وضعیتی که گشایش‌های مورد انتظار بورژوازی ایران را پس از پیشروی‌اش در سطح منطقه‌ای، با مخاطرات بسیار جدی‌ای از جانب رقبا و ائتلاف‌های منطقه‌ای و جهانی روبه‌رو ساخته است.

باید توجه داشت که این دو عنصر داخلی و خارجی بحران، هر دو جنبه‌هایی از بحرانی واحد را به ما عرضه می‌دارند. بحرانی در سرمایه‌داری ایران که برانگیزاننده‌ی تضادهای

عمیق طبقاتی است. بحرانی که در صورت عدم پاسخ انقلابی پرولتاریا، همچون هر بحران دیگری در سرمایه‌داری، عرصه‌ی مبارزه‌ی طبقاتی را چه از جانب بورژوازی داخلی و چه از جانب امپریالیسم به قربانگاه پرولتاریا بدل خواهد ساخت.

۶

بحران در سرمایه‌داری، عرصه‌ی جدال طبقات گوناگون اجتماعی برای معنابخشی به آن است. هر طبقه‌ای که بتواند به مدد جنگ‌افزارهای مادی و ایدئولوژیک طبقاتی خود معنای منطبق بر منافع خود را بر وضعیت بحران زده سیطره بخشد برنده‌ی دوران گذار از بحران خواهد بود. در دهه‌ی هشتاد و در نقطه‌ی عطف اتفاقات سال ۸۸، جناح پروغرب بورژوازی ایران توانست معنای خاص خود را از بحران آن دهه بر کلیت مبارزه‌ی طبقاتی چیره گرداند. معنابخشی‌ای که خود را از دال‌هایی امپریالیستی همچون دموکراسی، جامعه‌ی مدنی، آزادی بیان، سکولاریسم، گداپروری، اقتصاد رانتی دولتی و ... تغذیه می‌کرد.

جناح پروغرب بورژوازی ایران به یمن همان اتفاقات سال ۸۸ و فتوحات پس‌از آن و به مدد همان تشکیلات امپریالیستی‌ای که از آن سخن رفت، نیروی مسلط تکنونی در پروژه‌ی معنابخشی به بحران جدید دهه‌ی حاضر بوده است. البته در این پروژه‌ی جدید معنابخشی به بحران، نقش امپریالیسم آمریکا را باید محوری‌تر قلمداد کرد. نقشی که اکنون و در لحظه‌ی دی‌ماه ۹۶ به علت کانونی بودن و توانمندتر بودن‌اش نسبت به دهه‌ی پیشین، حتی امکان فراتر رفتن از دایره‌ی منافع انحصاری بورژوازی پروغرب را نیز در خود دارد؛ پیش از بررسی نقش و جایگاه امپریالیسم در معنابخشی به بحران دوره‌ی کنونی در سرمایه‌داری ایران، بینیم که این معنابخشی چگونه از جانب بورژوازی ایران و مشخصاً جناح پروغرب آن رقم خورد؟

از همان دوره‌ی اول ریاست‌جمهوری روحانی پروژه‌ای در حال آغاز بود. جناح پیروز انتخابات، یعنی جناح پروغرب، با دو چالش در سطح داخلی روبه‌رو بود: یکی توان بالای جناح رقیب در تعیین سیاست‌ها و تاکتیک‌های کلان دولت بورژوایی، حتی پس از ضربه‌ی

جناح پروغرب در سال ۸۸ به آن بود. این جناح رقیب، خود را به میانجی ایدئولوژی استقلال اقتصادی و سیاسی در تقابل با غرب بازتعریف می‌کرد و بدین واسطه توانسته بود پاسخگوی ضرورت‌های انحصارات در سرمایه‌داری ایران جهت حضور مؤثر سیاسی و نظامی منطقه‌ای باشد. دیگر چالش، عدالت‌خواهی فرودستان بود که ناشی از نابرابری‌های فزاینده و بحران معیشتی در سطح جامعه می‌شد. جناح پیروز انتخابات ریاست جمهوری به میانجی تخریب بی‌امان دوران ریاست احمدی‌نژاد بر دولت جمهوری اسلامی می‌توانست هردوی این چالش‌ها را با یک چوب از خود براند.

جناح پروغرب از هیچ فرصتی برای تخریب سیاست‌ها و نگرش سیاسی-اقتصادی دولت احمدی‌نژاد و هر آن‌چه می‌توانست به نحوی به شخص او و دولتش متصل شود چشم‌پوشی نمی‌کرد. از بحران در ونزوئلا گرفته تا ممنوع‌التصویری بازیگری شبیه به او در دوره ریاست جمهوری‌اش! دولت جدید سرکار آمده تمامی مشکلات کشور را به دولت نهم و دهم نسبت می‌داد و از آن به‌عنوان تاریک‌ترین دوران ایران از انقلاب مشروطه بدین‌سو نام می‌برد. با پیشتازی و تکاپوی سطح بالای رسانه‌های امپریالیستی و تمامی جریان‌هایی که در سال ۸۸ ائتلاف مذکور جنبش ارتجاعی سبز را شکل داده بودند، خوراک این تهاجم بی‌امان تأمین می‌شد. احمدی‌نژاد و دوران مربوط به ریاست او مرغی بود که در هر عروسی و عزایی سربریده می‌شد. این پروژه تا بدان جا پیش‌رفت که جناح به اصطلاح اصول‌گرای مقابل نیز تداوم حمایت خود را از احمدی‌نژاد به قیمت حیات سیاسی‌شان می‌دیدند و به‌مرورزمان تمامی حامیان جدی او در بدنه‌ی اصول‌گرایان به منتقدان‌اش بدل شدند. اتفاقی که از همان دوره دوم احمدی‌نژاد و پس از آرام گرفتن تب‌وتاب التهابات جنبش سبز آغاز شده بود.

جناح پیروز پروغرب در دوره اول ریاست جمهوری روحانی برای عقد برجام جشن رسانه‌ای و خیابانی به راه می‌انداخت و برتری دولت مورد پشتیبانی‌اش را در فیصله‌دادن به مسئله‌ی هسته‌ای به رخ می‌کشید. جشن‌هایی که برای ورود هواپیماهای خارجی خریداری‌شده، عقد قرارداد با توتال، حضور سیاست‌مداران، تاجران و سرمایه‌گذاران

کشورهای غربی، پیروزی در فلان رشته‌ی ورزشی در سطح ملی، برنده‌شدن فلان فیلم در جشنواره‌های بین‌المللی کشورهای "جهان آزاد و آمریکایی" تکرار می‌شدند؛ اما این جشن‌ها کافی نبودند. چراکه طبقه‌ی کارگر نتایج ملموس این فتوحات بورژوازی را در زندگی خود به شکلی معکوس تجربه می‌کرد. طبقه‌ی متوسط شیفته‌ی این سوروسات‌های بورژوازی نیز دچار ریزش طبقاتی به‌سوی لایه‌های زیرین طبقاتی جامعه بود.

با توجه به این که هیاهوی بسیار بر سر امکان‌های موعود برجام نتوانست بر افق همچنان تیره‌وتار سرمایه‌داری ایران فائق آید و شرایط اقتصادی جامعه، چه در بخش‌هایی از تولید و چه در بخش تقاضای مصرفی لایه‌های زیرین جامعه، دچار رکودی اساسی بود پروژه‌ی معنابخشی به بحران جناح پروغرب می‌بایست خود را در سوبه‌هایی دیگر تکمیل می‌کرد و رنگ‌وبویی متفاوت با دهه‌ی هشتاد شمسی به خود می‌گرفت. نیاز به یک ایدئولوژی اقتصادمحور و معیشت‌محور بود. البته با خطوط سیاسی مشخصی که تمامی کاستی‌های برجای مانده و چه‌بسا تشدید شده را در دور جدید رونمایی‌شان از اواسط دوره‌ی نخست دولت به‌اصطلاح تدبیر و امید به فساد اقتصادی، سازش‌ناپذیری و انحصارطلبی سیاسی و منطق‌نامتعارف اقتصادی-سیاسی جناح به‌اصطلاح اصول‌گرای مقابل گره بزند.

بنابراین جنگ افشاگری‌های اقتصادی میان جناح‌های بورژوازی آغاز شد. جنگی که با افشای اختلاس سه هزارمیلیاردی در بانک صادرات از همان دوره‌ی دوم احمدی‌نژاد در سال ۹۰ آغاز و در جنجال‌های رسانه‌ای مربوط به پرونده‌هایی چون بابک زنجانی، املاک و استخدام‌های نجومی مربوط به شهرداری تهران، فسادهای مربوط به سازمان تأمین اجتماعی، گم‌شدن دکل‌های نفتی، اختلاس هشت هزارمیلیاردی صندوق ذخیره‌ی فرهنگیان، حساب‌های قوه‌ی قضائیه و ... پی گرفته شد. در تمامی این افشاگری‌ها جناح حامی دولت تمامی توان رسانه‌ای‌اش را جهت نسبت دادن این فسادها به دولت‌های نهم و دهم و حامیان‌ش و معرفی کردن این فسادها به‌عنوان عامل اصلی مشکلات اقتصادی کشور بسیج می‌کرد. همه‌ی مشکلات به فساد، رانت و دولتی بودن اقتصاد ایران نسبت داده می‌شد. سه خصیصه‌ای که برای جناح حامی دولت بیانگر عصاره‌ی جناح مقابل و دولت

احمدی نژاد بود. جناح اصول‌گرا نیز در ادامه هر چه بیشتر از دوران ریاست احمدی نژاد بر دولت تبری می‌جست و سعی می‌کرد در پرونده‌هایی چون حقوق نجومی هجوم جناح مقابل را پاسخی مشابه دهد.

در این جنگ افشاگرانه توان و هژمونی ایدئولوژیک جناح پروغرب بسیار بیشتر از جناح دیگر بود. این جناح مجموعه‌ی وسیعی از سازوبرگ‌های ایدئولوژیک رسانه‌ای را پشتیبان خود داشت که با کوچک‌ترین اشاره‌ای تمامی وضعیت را برای بمباران جناح مقابل تهییج می‌کرد. این سازوبرگ در هر حادثه‌ای چنان توان تهییج و تحریک جامعه را داشت که در شبانه‌روزی می‌توانست ماشین تخریب جناح مقابل را با تمامی آن ادبیات و دوگانه‌هایی که از اواسط دهه‌ی هشتاد بدین سو برای نبرد با آن سامان داده بود به راه اندازد. توان این ماشین تخریب ایدئولوژیک را در تهییجات سیاسی-رسانه‌ای، حول اتفاقاتی چون مرگ رفسنجانی و تشییع جنازه‌ی او و فروریختن ساختمان پلاسکو شاهد بوده‌ایم؛ اما این ماشین تخریب و جناح پروغرب بورژوازی مولد آن، چیزی بسیار توانمندتر و فراگیرتر از جریان‌ها و همچنین رسانه‌هایی است که آن‌ها را اصلاح طلب یا صرفاً حامی دولت روحانی می‌نامیم. برای فهم توان این ماشین ایدئولوژیک معنابخش به بحران، باید جناح پروغرب بورژوازی ایران را دقیق‌تر بشناسیم و از چگونگی پیوندش با پروژه‌ی امپریالیستی سرنگونی صرف جمهوری اسلامی سر درآوریم.

جنیش سبز ائتلافی سیاسی را ممکن کرده بود. ائتلافی که درون یک پروژه‌ی امپریالیستی و با عاملیت فعالانه‌ی جناح پروغرب بورژوازی ایران تعریف می‌شد. این پروژه اما به واسطه‌ی نقش محوری و پیشستانانه‌ی امپریالیسم ایالات متحده‌ی آمریکا در آن، در مواجهه با دولت جمهوری اسلامی افقی سرنگون طلبانه داشت؛ بنابراین از همان ابتدا افق‌هایی فراتر از روی کار آمدن دولت روحانی یا حتی اصلاح طلبان در جمهوری اسلامی برای این پروژه‌ی امپریالیستی باید متصور بود.

گرچه جناح پروغرب توان اصلی سلطه‌ی طبقاتی و چیرگی جناحی‌اش را در قامت دولت روحانی از همین پروژه‌ی امپریالیستی می‌گرفت اما اساساً این پروژه‌ای نبود که افق خود را

در روی کار آوردن اصلاح طلبان در ایران یا سیطره‌ی ایدئولوژی پروغرب در دولت جمهوری اسلامی ایران محدود سازد. در همان اتفاقات سال ۸۸ شعارهایی چون "نه غزه، نه لبنان، جانم فدای ایران" سر داده می‌شد که در برابر حضور منطقه‌ای ایران قد علم می‌کرد. این شعارها چیزی نبود که صرفاً جناحی از بورژوازی ایران را مورد حمله قرار دهد. این شعارها نقطه‌ی مقابل ضرورت‌هایی بود که انحصارات را در بورژوازی ایران به فرازوی از مرزهای دولت-ملت‌اش واداشته بود.

در این جا لازم است که شرح بیشتری درباره‌ی دو جناح بورژوازی ایران داده شود. برگزیدن واژه‌ی جناح برای آن "دو همزاد متناقض ایدئولوژیک بورژوازی ایران" فراتر از آن که خود را به صورت دو شق مجزا یا دو موجودیت مادی مجزا درون بورژوازی ایران نشان دهد، بازتاب تناقضات موجودیتی واحد است که به واسطه‌ی هستی مادی تضادمند همان موجودیت واحد، خود را در دو جناح سیاسی رقیب و مقابل هم تن‌یابی می‌کند. این دو همزاد ایدئولوژیک منکشف از تناقضی مادی است که هستی مادی بورژوازی ایران در برابر امپریالیسم ناچار از پذیرفتن‌اش از همان لحظه‌های اولیه‌ی حیاتش تا به امروز بوده. این دو جناح و همزادهای ایدئولوژیک‌شان حیات‌شان را وابسته به دیگری‌اند و در یک هستی واحد، بورژوازی ایران را شکل داده‌اند. طبقه‌ی بورژوازی ایران پس از رقابت‌ها، درگیری‌ها و نزاع‌های درونی خود در نهایت براساس وحدت مادی-طبقه‌ی خود، در هر دوره‌ی تاریخی و بسته به ضرورت‌های داخلی و خارجی انباشت سرمایه‌اش، استراتژی‌های کلان خود را در مبارزه‌ی طبقه‌ی تعیین کرده و به سوی آن‌ها اقدام ورزیده است. از همین روست که شاهد حمایت واحد این طبقه و دولت آن از حضور نظامی ایران در عراق و سوریه بوده‌ایم. این حضور را نه به مثابه‌ی زیاده‌خواهی‌های اساساً و تماماً ایدئولوژیک و مذهب‌محور جمهوری اسلامی، بلکه باید ناشی از ضرورت‌هایی مادی دانست که در مواجهه با بحران مزمز داخلی و همچنین تهاجم پروژه‌های امپریالیسم آمریکایی-غربی در منطقه، بورژوازی ایران را به فرارفتن از مرزهای خود و تهاجم متقابل واداشته است.

بنابراین تمامی آن چیزی که امپریالیسم آمریکایی-غربی را در تقابل، نزاع و زاویه‌ی با دولت بورژوازی جمهوری اسلامی در سطح داخلی، منطقه‌ای و حتی جهانی قرار داده صرفاً یکی از جناح‌های بورژوازی ایران نیست بلکه تمامیت این طبقه است. از این منظر پروژه‌ی امپریالیستی مذکور و سیاست منکشف از آن به‌صورتی مکانیکی خواهان تفوق یکی از این جناح‌ها بر دیگری نبوده و نیست، بلکه در پی آن است تا با عاملیت تناقض‌مند جناح پروغرب، تمامیت واحد این بورژوازی را زیر سیطره و سلطه‌اش درآورد. این چنین است که تمامی جنگ‌های سیاسی و رسانه‌ای دو جناح بورژوازی ایران که طی چند سال اخیر علیه یکدیگر به راه انداخته بودند در دقیقه‌ی اعتراضات دی‌ماه به‌مثابه‌ی سلاحی علیه هر دو جناح عمل کردند.

طاق شدن طاقت پرولتاریای خشمگین و مستأصل از وضعیت طبقاتی‌اش، تقلا‌ی دو جناح بورژوازی جهت معنابخشی به موج جدید بحران سرمایه‌داری در ایران، نقش کانونی امپریالیسم در این بحران و همچنین نقش پیش‌تازانه‌اش در پروژه‌ی سرنگون‌طلبی صرف جمهوری اسلامی، لحظه‌ای پیچیده و غامض را در مبارزه‌ی طبقاتی در ایران ثبت کرد: دی‌ماه ۹۶. شورش‌هایی با اعلام موجودیت‌هایی جدید. امکان‌هایی متناقض البته با میدان‌داری امپریالیسم در لحظه‌ی کنونی.

۷

می‌توان ادعا کرد که از سال ۸۸ تا ۹۶ در ساحت مبارزه‌ی طبقاتی ایران حزبی سیاسی خود را تن‌یابی کرده که در صدرش این شعار امپریالیستی قرار داده شده است: "سرنگونی جمهوری اسلامی، هم استراتژی، هم تاکتیک". حزبی فراگیر که نه تنها متشکل از نیروهای سیاسی حامی و کارگزار اعتراضات ۸۸ است بلکه از لحاظ کمی گسترده‌تر و از لحاظ استراتژی همگراتر شده است. این همگرایی استراتژیک در بحبوحه‌ی اعتراضات دی‌ماه ۹۶ خود را این‌گونه نشان می‌دهد که تمامی ظرافت‌های تحلیل و موضع‌رنگ می‌بازند و کل مسئله به سرنگونی صرف جمهوری اسلامی فروکاسته می‌شود.

همان‌گونه که حرکت ارتجاعی سال ۸۸ توان جنبشی‌اش را از بحران مزمن دهه‌ی هشتاد سرمایه‌داری در ایران می‌گرفت، حزب سرنگون‌طلب جدید نیز توان جنبشی‌اش را از بحرانی دوباره در اواسط دهه‌ی نود می‌گیرد. بحرانی که سرچشمه‌های آن را در صفحه‌های پیشین شرح دادیم. بحرانی که فراگیرتر از دهه‌ی پیشین، بخش‌های بیشتری از طبقات اجتماعی را در ایران با خود درگیر کرده است. اعتراضات دی‌ماه ۹۶ اعلام موجودیت این بحران و هم‌زمان اعلام موجودیت حزب ارتجاعی تکوین‌یافته‌ی سرنگون‌طلب صرف و دنباله‌روی امپریالیست بود.

رشد و بلوغ ارتجاعی این حزب ناشی از تفوق در همان نبرد طبقاتی‌ای است که آن را معنابخشی به بحران نامیدیم. جناح پروغرب بورژوازی ایران دیگر بار توانسته معنابخشی بورژوا-امپریالیستی خود را از بحران جدید سرمایه‌داری در ساحت مبارزه‌ی طبقاتی چیره گرداند. نظامی معنایی که این بار دال‌هایی چون فساد، رشوه، رانت، اقتصاد دولتی، اختلاس، معیشت و نابرابری را بر زنجیره‌ی دال‌های پیشین خود همچون دموکراسی، حقوق بشر، آزادی بیان و سکولاریسم افزوده.

ضرورت شکل‌دادن به این نظام معنایی ایدئولوژیک همان چیزی است که در تحلیل سخنان کسانی چون حجاریان و علوی‌تبار بیان کردیم: فهم بورژوایی ضرورت‌هایی که متفکرین لیبرال ایرانی را در طلیعه‌های بحرانی نوین به صرافت سخن گفتن از عدالت‌خواهی وامی‌دارد.

منطق انباشت سرمایه‌ی انحصاری و نئولیبرالی طبقه‌ی بورژوازی در ایران فقر و فلاکت وسیع توده‌های طبقه‌ی کارگر را به بار آورده و علاوه بر آن، فشار سنگین و ویرانگر رقابت‌های سرمایه‌دارانه‌اش را با دیگر بورژوازی‌های منطقه‌ای و جهانی بر دوش همین پرولتاریا گذاشته است.^{۱۵} در چنین اوضاع و احوالی که سرمایه‌داری در ایران به بار آورده بورژوازی و اعوان و انصار جهانی و داخلی‌اش ناچارند که به مفاهیمی از جنس عدالت بازگردند. مسئله‌ی عدالت برای بورژوازی همچون بوم‌رنگی است که هر اندازه از خود دورش کند باز به سوی‌اش بازخواهدگشت. سخنان حجاریان در اهمیت "بازگشت به عدالت‌خواهی"

یا آن‌گونه که علوی‌تبار می‌گوید شکل‌دهی به "چپ مردم‌سالار" بیان این بازگشت بوم‌رنگ‌وار است؛ اما این بازگشت که به قصد قربانی کردن دیگرباره‌ی پرولتاریا صورت می‌پذیرد بازگشتی است از سر استیصال برای بورژوازی و در مورد مشخص بورژوازی ایران حامل تناقضاتی سهمگین است برای او.

بورژوازی در ایران ناچار است که برای گذار درون-سرمایه‌دارانه‌اش از بحران به تخریب نیروهای مولده‌ی جامعه مبادرت ورزد اما معنابخشی به بحران جدید و گذار امن و امان این طبقه از آن چیزی نیست که به تمامی در توان اصلاح‌طلبان، اصول‌گرایان یا ترکیب‌هایی از این قماش باشد. فهم بورژوازی کسانی چون حجاریان این خطر را احساس کرده که از "شوریدن حاشیه علیه متن" می‌گویند و خواستار مثلاً "بازگشت به عدالت‌خواهی" اصلاح‌طلبان است. لابد حجاریان ظنین "اصلاح‌طلب، اصول‌گرا، دیگه تمومه ماجرا" به گوشش خورده که چنین به صرافت سخن از گفتن از این مفاهیم افتاده؛ اما "حاشیه"‌ای که حجاریان بر آن نام می‌گذارد مرکزی‌تر از آن چیزی است که او می‌پندارد. عصیان این به‌زعم حجاریان "حاشیه" توانی درخود دارد که می‌تواند بساط هر دوگانه‌ای را برچیند؛ بنابراین بورژوازی ایران در منگنه‌ای سخت گیرافتاده است؛ منگنه‌ی پرولتاریای خشمگین و تهاجمات امپریالیستی.

در این شرایط، بورژوازی ایران برای فرار از مهلکه‌ی خان‌ومان‌براندازی که پرولتاریا می‌تواند برایش تدارک ببیند، دو انتخاب بیشتر ندارد: به قیمت مقابله با امپریالیسم آمریکایی-غربی مقدمات انهدامش را عملی کند که شرح فرایند آن ذیل پروژهِ بالکانیزه شدن می‌گنجد، یا آن‌که درنهایت، افق درغلتیدن و خزش تدریجی در این امپریالیسم را متصور شود که ذیل فرایند استحاله قابل تعبیر است. نتیجه اما چیز مشترکی است: بازگشت به "مدار و میدان مغناطیس امپریالیسم". بورژوازی ایران در رویارویی با فشار پرولتاریایی که می‌تواند سرنگونی انقلابی سرمایه‌داری را در دستورکار خود قرار دهد باید بازگشتی ناگزیر به امپریالیسم داشته باشد. این ناگزیری همان چیزی است که پویان صادقی در مقاله‌ی "کلیت و تروما-مؤلفه‌ای نوین" شرح آن را می‌دهد:

"خود شکل مشخص امپریالیسم مبتنی بر بورژوازی مّلی، امکان خروج بورژوایی‌ای را از مدار جاذبه و میدان مغناطیسِ امپریالیسم تعبیه می‌کند که پاسخ امپریالیسم بدان داخل کردنِ اجباریِ خطه‌ی مخروج به آن مدار و میدان است. این خروج بورژوایی، به دلیل تطور ساختار سرمایه‌داری تاریخی، امکان هرگونه اعتلا را پیشاپیش از آن سلب می‌کند، چراکه افق این خروج به طرز وارونی در خود امپریالیسم نهفته است. این خروج به شرطی واجد ورود به فرآیند اعتلا می‌شود که پیشاپیش می‌بایست خود بورژوازی مّلی هدفگیری شود. در تاریخ پروژه‌هایی همچون بالکانیزه کردن و سرنگونی صدام و قذافی و سودانیزه کردن را بر این زمینه بهتر می‌توان خوانش کرد و سرنگونی جمهوری اسلامی ایران را صحیح‌تر می‌توان فهمید."^{۱۶}

سرگیجه‌ی اصلاح‌طلبان و حامیان دولت را در روزهای نخستین اعتراضات بر بستر فهم چنین بازگشت محتومی می‌توان درک کرد. رنگ‌باختن شوروشعف اصول‌گرایان در روز نخست اعتراضات در مشهد نیز ناشی از همین بن‌بست ساختاری بورژوازی ایران است. شوروشعفی که در ادامه دست به دامان "یک یا حیدر" بود تا "آشغال‌ها" را از خیابان با خود ببرد. همین بن‌بست ساختاری و فشار منگنه است که سبب می‌شود پس از فروکش کردن اعتراضات، اصول‌گرایان و اصلاح‌طلبان با تحلیل مشترک دوگانه‌انگارانه‌ی اقتصادی-سیاسی اعتراضات در کنار یکدیگر به فکر راه‌حلی برای ماجرا باشند. اتفاقی که در مورد مشخص بودجه‌ی دولت در سال ۹۷ منجر به پاس‌کاری تصمیم‌گیری میان مجلس و دولت در خصوص مسائل چالش‌برانگیز آن چون حذف یارانه‌ها و عدم افزایش قیمت بنزین شد. در این مورد، فشار منگنه به ناچار دولت را به عقب‌نشینی واداشت.

بنابراین پرولتاریای ایران در نقطه‌ی نهایی مبارزه‌ی خود علیه سرمایه‌داری با امپریالیسم روبه‌روست. لحظه‌ی اعتراضات دی‌ماه ۹۶ تجلی‌تلاقی مبارزه‌ی پرولتاریای ایران با این اصلی‌ترین نیروی متخاصم‌اش بود. با توجه به مضامین و خصلت‌های شورش‌گونه و متناقض این اعتراضات می‌توان ادعا کرد که امپریالیسم در لحظه‌ی کنونی به مدد توان بالای خود و تدارکات پیشینی‌اش توانسته که مبارزه‌ی پرولتاریای ایران را برگرد مدار پروژه‌ی

سرنگون طلبی صرف خود به حرکت درآورد. این توان امپریالیسم اما از کجا ناشی می‌شود؟ از حزب ارتجاعی سرنگون طلب صرف.

لحظه‌ی اعتراضات دی‌ماه را باید که نقطه‌ی عطف پروژه‌ی امپریالیستی‌ای دانست که از درون‌اش آن حزب ارتجاعی منکشف گردیده است. این حزب همان خصیصه‌های "چپ مردم‌سالار"ی را دارد که علوی‌تبار از آن سخن می‌گفت. مسئله‌ی کانونی‌اش قدرت است، سکولار است، لیبرال است، به مسئله‌ی زنان از منظری بورژوایی می‌نگرد، فهمی بورژوایی از حقوق اقلیت‌ها و قومیت‌ها دارد و در کنار همه‌ی این‌ها چپ است. هرچند این "چپ" با نسخه‌ی علوی‌تبار و حجاریان از "چپ" بودن خوانایی فراوانی دارد اما یک تفاوت اساسی دارد با آن چیزی که اصلاح‌طلبان می‌خواهند. این حزب سرنگون طلب است.

پروژه‌ی امپریالیستی سرنگونی صرف برای معنابخشی به بحران جدید و با توجه به ماهیت این بحران ناگزیر از شکل دادن به یک چپ بورژوایی بود. چپ بودن این حزب از این ضرورت است که ناشی می‌شود. این همان ضرورتی است که به شکلی عملی خود را در افشاگری‌های اقتصادی جناح پروغرب، گفتمان اقتصادمحور رسانه‌های جریان اصلی این حزب فراگیر ارتجاعی -چون بی‌بی‌سی، صدای آمریکا و من‌وتو- و بیان کسانی چون حجاریان متبلور ساخته است. این ناگزیری از ضرورت‌های مادی بحران جدید برمی‌خیزد. این چپ به این پروژه‌ی امپریالیستی امکان تحقق آن شعار اولاف پالم را می‌دهد که علوی‌تبار به آن ارجاع می‌دهد، البته به بیانی تصریح‌یافته‌تر: "لیبرالیسم در حد امکان، چپ‌گرایی بورژوایی در حد ضرورت." این چپ به بهترین بیان یک چپ بورژوایی است. همین‌جا باید در رد سخنان حجاریان گفته شود که: راست چپ می‌شود، البته به کمک امپریالیسم! نیازی به بیان ندارد که تعبیر ما از راست به تمامی از آن‌چه حجاریان به "اصول‌گرایان محافظه‌کار" می‌شناسدشان متفاوت است و خودش را نیز دربرمی‌گیرد. این فرایند "چپ‌سازی" نه تنها او را دربرگرفته بلکه از او فرازوی هم کرده.

این "چپ‌سازی" امپریالیستی چنان توانی دارد که توانسته بساط عدالت‌خواهی احمدی‌نژادی را نیز در خود هضم کند. احمدی‌نژاد که تا یک هفته قبل از اعتراضات دی‌ماه

برای رئیس قوه قضائیه شاخ و شانه می کشید با مشاهده‌ی آن چه در خیابان اتفاق می افتاد، تمامی آن جنبشی را که در آرزویش به بست می نشست و در آینده‌ای موعود از آن خود می دانست در قبضه‌ی "آمریکای خون خوار و نیروهای هوادارش" دید. سکوت چند هفته‌ای او و اطرافیانش پس از این اعتراضات را از این منظر می توان تحلیل کرد. احمدی نژاد پیش از این اتفاقات خود را در صف الحاق به حزب فراگیر سرنگون طلب، حتی بدون این که بداند یا بخواهد، قرار داده بود. این اتفاق زمانی افتاد که اعتراضات او به قوه قضائیه صدر رسانه‌هایی چون بی بی سی و صدای آمریکا قرار گرفته بود اما این بار نه به قصد تخریب هزارباره‌ی احمدی نژاد بلکه به قصد آن چه احمدی نژاد بر روی آن دست گذاشته بود. عدالت خواهی احمدی نژادی می تواند و چندان هم بی تمایل نیست که کاندیدای عضویت در حزب فراگیر سرنگون طلب باشد. سرنوشت این الحاق را ادامه‌ی ماجرا مشخص خواهد کرد.

شورش‌های دی ماه ۹۶ گرچه نشان از پرولتاریای خشمگین علیه بورژوازی جمهوری اسلامی را دارد اما توأمان نیز بلوغ پروژه‌ای امپریالیستی را به بیان درآورده که هم اکنون افق‌های ارتجاعی و امپریالیستی‌اش را با شفافیت بیشتری از ۸۸ در کف خیابان فریاد می زند. این شفافیت از توانی سرچشمه می گیرد که از لحظه‌ی خرداد ۸۸ تا دی ۹۶ این ائتلاف امپریالیستی برای خود دست و پا کرده است. این پروژه توانسته در اپوزسیون بورژوایی جمهوری اسلامی وحدتی تاکتیکی و استراتژیک را رقم بزند. نتیجه‌ی این وحدت حزبی فراگیر به رهبری امپریالیسم آمریکایی-غربی و با یک ایدئولوژی واحد چپ بورژوایی است. میان پرده‌های بلوغ و تکوین این جنبش ارتجاعی و حزب مربوطش را در جنجال‌های رسانه‌ای مربوط به اعتصابات غذایی زندانیان (آرش صادقی، درویش گنابادی، جعفر عظیم زاده)، پرونده‌ی سعید طوسی، زلزله‌ی استان کرمانشاه و ... نظاره‌گر بوده ایم. البته این بلوغ و تکوین ارتجاعی-امپریالیستی را در تمامی آن افشاگری‌های رسانه‌ای و جنجال‌های سیاسی مربوط به ساختمان پلاسکو و ... که شرح‌شان داده شد نیز می توان ردیابی کرد.

قابطبه‌ی عظیمی از جریان‌ها و احزاب به اصطلاح چپ داخل و خارج از کشور با فهمی ایدئولوژیک از سرمایه‌داری در ایران و نقشی ارتجاعی در مبارزه‌ی طبقاتی، چپ بورژوازیِ سرنگون طلب صرف را تأمین و تقویت می‌کنند. آنان بواسطه‌ی این نقش و فهم ارتجاعی، چه بخواهند و چه نخواهند، در لحظه‌ی کنونی بخشی از حزبی فراگیر و ارتجاعی‌اند که از دامان پروژه‌ای امپریالیستی خود را ارتقا بخشیده.

۸

حال خودانگیختگی شورش‌های دی‌ماه ۹۶ معنایی دقیق‌تر می‌یابد. در اعتراضاتی که سوژه‌های کارگزار آن -فرودستان عاصی از وضعیت فلاکت‌بار طبقاتی خود- با فهمی ارتجاعی و پروامپریالیستی پا در خیابان می‌گذارند، سوبه‌های رهایی‌بخش خودانگیختگی به شدت رنگ می‌بازند. شورش‌گونه بودن این اعتراضات بی‌شک از این قضیه ناشی می‌شود. پرولتاریای ایران خشم و عصیان خود را در دی‌ماه ۹۶ از حاکمیت بورژوازی و دولت آن، متأسفانه با فهمی بورژوازی و امپریالیستی عرضه کرد. این بزرگ‌ترین خطر کنونی برای مبارزه‌ی پرولتاریا است.

پروژه‌ی سرنگونی صرف جمهوری اسلامی ایران همچون شب‌حی بر تمامیت مبارزه‌ی طبقاتی در ایران سایه افکنده و رهیافت‌های رهایی‌بخش درون خودانگیختگی توده‌ها را با خطراتی جدی روبه‌رو ساخته است. اکنون می‌توان با شفافیت بیشتری از "ائتلاف نوین طبقاتی" ای حرف زد که تدارک کمونیستی از آن نام می‌برد. نمی‌توان از این ائتلاف نوین حرف زد بی‌آن‌که از چپ بورژوازیِ چیره در معنابخشی به آن چیزی نگفت. این چپ بورژوازیِ مهلکه‌ی بحران را به "فتح‌الفتوحی" دیگر برای بورژوازی و درنهایت امپریالیسم، بدل خواهد کرد. این ائتلاف و شورش‌های منتج از آن، حامل آن دوگانه‌ی ساده‌انگارانه‌ای نیست که تدارک کمونیستی از آن سخن می‌گوید. این ائتلاف نوین به مدد چپ بورژوازیِ معنابخش اش نه تنها از همه‌وهمه‌ی لوازم حرکت به‌سوی نقد بنیان‌های نظم تولیدی مسلط برخوردار نیست بلکه خود اسیر در چنبره‌ی فرایند تکوین پروژه‌ی امپریالیستی براندازی صرف جمهوری اسلامی است.

تدارک کمونیستی تحلیل خود را از اعتراضات دی ماه به واسطه‌ی شعارها و ترکیب نیروهای اجتماعی آن، در دو چشم‌انداز طبقاتی متخاصم صورت‌بندی می‌کند، یعنی دو چشم‌انداز "انقلاب اجتماعی" و "جنگ داخلی". این کلی‌گویی‌های بی‌دقت و ساده‌انگارانه در خصوص وضعیت به‌شدت پیچیده و درهم‌تنیده در ادامه‌ی آن بیانیه پی گرفته می‌شود. از منظر این جریان چیزی که مانع تحقق چشم‌انداز "انقلاب اجتماعی" در ادامه‌ی این اعتراضات می‌شود فقط پوسته‌ای ایدئولوژیک و ارتجاعی است:

"به همان اندازه که این جنبش به لحاظ عینی علیه سرمایه‌داری جهت‌گیری دارد، به همان اندازه نیز پوسته ایدئولوژیک آن ارتجاعی است. پوسته‌ای برگرفته از دوران کهن؛ و سرنوشت این جنبش و کل جامعه ایران را نیز چگونگی حل این تناقض است که تعیین می‌کند."^{۱۷}

بدین بیان از منظر این جریان، میدان‌داری پروژه‌ی امپریالیستی سرنگونی صرف جمهوری اسلامی در دی ماه ۹۶ و حزب ارتجاعی کارگزار آن به پوسته‌ای ایدئولوژیک تقلیل می‌یابد. ندیدن روند تکوین این پروژه از جنبش ارتجاعی-امپریالیستی سبز در خرداد ۸۸ تا شورش‌های خیابانی دی ماه ۹۶ ناگزیر چنین تلقی ساده‌انگارانه‌ای را می‌آفریند. همین ساده‌انگاری بدون وسواس در موشکافی وضعیت است که تدارک کمونیستی را در انتهای بیانیه‌اش به ذکر پیشنهادهای عملی محیرالعقلی وامی‌دارد. از منظر آن‌ها همین که پرولتاریا به خیابان آمده و شعار "نه به گرانی" می‌دهد کافی است تا فرمان "اشغال خانه‌های خالی از سکنه" را صادر کنند.

باید پرسید که چه اتفاقی در ساحت مبارزه‌ی طبقاتی پرولتاریای ایران طی هشت ماه افتاد که به یک‌باره و بدون هیچ ردونشانی از یک سازمان‌یابی کمونیستی و انقلابی می‌توان انتظار داشت که از "صفوف انبوه رأی‌دهندگان" به "واگذاری کارخانه‌ها به کارگران" برسیم؟ اتفاقاً چپ بورژوایی‌ای که در این اعتراضات رخ نموده هیچ ابایی از آن ندارد که به قصد پیش‌روی در پروژه‌ی خود در فاصله‌ای نه چندان دور باز خود را پشت سر روحانی‌ها، خاتمی‌ها و میرحسین‌ها تکرار کند.

مخالفت باسویه‌های امپریالیستی، شورش‌گونه و متأسفانه غالباً اعتراضات دی‌ماه ۹۶ از ملزومات اولیه‌ی موضعی کمونیستی در لحظه‌ی کنونی است. با توجه به نقش کلیدی امپریالیسم در لحظه‌ی کنونی مبارزه‌ی طبقاتی در ایران و سطح پایین سازمان‌یابی پرولتاریای رزمنده، نه گفتن به خیابان و هیجانات برخاسته از آن در دی‌ماه ۹۶ جزء ضروری موضعی رادیکال است اما به‌واسطه‌ی بحران سرمایه‌دارانه‌ای که زمینه‌ساز این اعتراضات است به هیچ‌وجه موضعی کمونیستی در نقطه‌ی علیه خیابان متوقف نخواهد شد.

علیه فقدان

در مواجهه با شورش‌های دی‌ماه ۹۶ باید با تمام قوا ایستاد علیه آن‌چه مهدی گرایلو در متن "علیه خیابان" آن را "ذوق‌زدگی فروکاست‌گرایانه‌ی اقتصادی" می‌نامد. تمامی تلاش در بخش‌های پیشین این متن شوریدن علیه این ذوق‌زدگی چپ‌ها بود. گرایلو در ادامه، تجلی‌مطالبات اقتصادی را در اعتراضات دی‌ماه، نتیجه‌ی "وضع یک جور چپ یا «نیروی پیشرو»" با خصیصه‌های زیر مطرح می‌کند. چیزی که در بخش پیشین این متن تدارک چپی بورژوازی در قامت یک حزب ارتجاعی-امپریالیستی سرنگون‌طلب صرف نامیده شد:

"برای آن‌که رهبری ساختاریافته‌ی الگوواره‌های ایدئولوژیک جامعه‌ی مدنی برروند بسط و توسعه‌ی یک حرکت اجتماعی فعلیت داشته باشد، باید پیشاپیش یک جور چپ یا نیروی «پیشرو» در امر رهبری مطالبات اولیه به مسیر مطلوب خودش، در سطح بالقوگی وضع شود و از این سطح فراتر نرود. دقت کنید که این سازوکاری آشنا و تکراری است که توجیه‌کننده‌ی بسیاری از فروپاشی‌های اجتماعی معاصر بوده است."^{۱۸}

اما کلیت موضع گرایلو از "علیه خیابان" بودن درمی‌گذرد و بیانی می‌یابد که باید آن را علیه تاریخ نامید. او در متن "اخطاریه: خط وسط خیابان" علیه براندازی در "نفس" آن هم موضع می‌گیرد:

"دقت کنید که انحطاط موضع «براندازی» در ایران، فقط مربوط به اعراض و لوازم و شرایط ذهنی و عینی تحقق آن نیست، بلکه در «نفس» براندازی است. خوشمان بیاید یا نیاید، سقوط حکومت فعلی ایران، یا حتی گردش به راست آن در ادامه‌ی طرح بلندمدت لیبرال‌های داخل و خارج کشور، به ضرر آرایش راهبردی مقاومت و به‌شدت خطرناک است. در این لحظه، براندازی به‌عنوان بخشی از سیاست کلی حمله‌ی جهانی به مقاومت، ولو با بدنه‌ی متحد کارگران، با شعارهای ناب سوسیالیستی و با رهبری سازمان‌یافته‌ی مارکسیست‌ها، در ذات خود و نه تنها در ابزارهای تحققش به فساد می‌گراید. مارکسیسمی که مؤلفه‌ی تقویت جبهه‌ی موجود مقاومت در منطقه و جهان، در افق راهبردی آن درج نشده باشد، صرفاً گشایش یک جبهه‌ی ارتجاعی و ضدانقلابی در منطقه است."^{۱۹}

باید به این مسئله توجه داشت که تکوین حزب ارتجاعی فراگیر مذکور به شکل پیشینی بر زمینه‌ی یک بحران ممکن بوده و است. نمی‌توان این بحران را در سرمایه‌داری ایران نادیده گرفت. بحرانی را که بورژوازی با ناتوانی هر باره‌اش در حل تضادهای اساسی آن صرفاً با تعویق آن به گسترده‌گی و تعمیق‌اش دامن می‌زند و هر بار لایه‌های بیشتری از طبقات اجتماعی را درگیر این بحران می‌سازد. بحرانی که علاوه بر خودویژگی‌های تاریخی-جغرافیایی‌اش همچنین متعین از بحران امپریالیسم و خصیصه‌های معاصر سرمایه‌داری جهانی است. به واسطه‌ی پیوند دوسویه و درهم‌تنیده‌ی میان دو عنصر داخلی و خارجی این بحران، همان اندازه که بورژوازی داخلی و دولت کنونی آن مسبب استثمار و فلاکت طبقه‌ی کارگر در ایران است امپریالیسم را نیز باید به پای محکمه‌ی پرولتاریا کشاند؛ بنابراین این بحران در کلیت و نهایت امر برخاسته از تمامیت سرمایه‌داری در ایران است. چراکه از منظر پرولتاریا موجودیت دو نیروی بورژوازی داخلی و امپریالیسم، علی‌رغم رقابت‌ها و نزاع‌های‌شان با یکدیگر، موجودیتی مشترک و سرمایه‌دارانه است و ماحصل مجموعه‌ی نزاع‌ها و رقابت‌های سرمایه‌دارانه‌ی این دو چیزی نبوده جز استثمار و سرکوب طبقه‌ی کارگر.

منطق چپ محورمقاومتی گرایلو ناتوان از فهم این است که بحران سرمایه‌داری در ایران، در ادامه‌ی فرایند تکوین‌اش، بورژوازی را به‌ناچار با روند اضمحلال دولت خود یعنی دولت جمهوری اسلامی مواجه خواهد ساخت. همین فرایند اضمحلال است که او را به همان ورطه‌ی ناگزیر مذکور "بازگشت به مدار امپریالیسم" می‌کشاند.

در بخش پیشین از دو فرایند استحاله و بالکانیزه شدن گفته شد. بورژوازی ایران بی‌شک سناریوی استحاله یا فراروی قدم‌به‌قدم از یک جمهوری اسلامی منحرف از مدار امپریالیسم به یک جمهوری اسلامی بازگشته به مدار را بر هر سناریوی دیگری ترجیح می‌دهد. تمامی نوسانات بورژوازی ایران میان جناح‌های گوناگون سیاسی خود طی دولت‌های جمهوری اسلامی نشان‌گر این خواست و تمایل‌اند، اما تحقق این خواست و تمایل بورژوازی ملزومات بسیاری دارد که از حیطه‌ی اختیارش خارج است. ضروریات برخاسته از دوران افول هژمونیک و دوران گذار امپریالیستی به‌سادگی می‌تواند این خیال آسوده‌نگر بورژوازی را به سخره بگیرد. جنگ در خاورمیانه و روند روبه‌رشد تخصصات نظامی امپریالیستی در سطحی جهانی سناریوی بالکانیزه‌شدن را به‌مثابه‌ی هراسی واقعی بر سرمایه‌داری ایران مستولی ساخته. در این سناریوی امپریالیستی، برخلاف انتظار چپ محورمقاومتی دیگر حتی خبری از بورژوازی جمهوری اسلامی ایران نیست چه برسد به "مقاومت"‌اش. در چنین وضعیتی جامعه‌ی ایران همان سناریویی را از سر خواهد گذراند که به‌روز کاشفی آن را به‌درستی "انهدام اجتماعی" می‌نامد.^{۲۰}

گرچه اکنون با آن‌چه از طرف اپوزسیون بورژوایی "براندازی جمهوری اسلامی" خوانده می‌شود باید مخالف بود اما ازسوی دیگر، ذیل پروسه‌ی تکوین سرمایه‌داری در ایران، فرایند اضمحلال دولت جمهوری اسلامی را شاهدیم که همانا نشان از پوسیدگی سرمایه‌داری در ایران دارد. نیروهای کمونیست نمی‌توانند این فرایند اضمحلال، این پوسیدگی و نتایج برخاسته از آن را همچون چپ محورمقاومتی نادیده بگیرند. در مرحله‌ی پوسیدگی سرمایه‌داری، بورژوازی سناریوهایی را پیش می‌برد که بدون هیچ کم‌وکاستی سناریوهای شکست پرولتاریايند؛ چه این بورژوازی داخلی باشد و چه خارجی.

بنابراین چه جامعه‌ی ایران در ورطه‌ی هولناک انهدام اجتماعی بیافتد و چه به واسطه‌ی میل بورژوازی داخلی فرایند استحاله‌ی جمهوری اسلامی به موفقیت برسد، خبری از "مقاومت" کذایی دولت بورژوایی جمهوری اسلامی ایران، در برابر امپریالیسم و به نفع پرولتاریا، نخواهد بود.

باید و با تأکیدی بسیار فراوان، باید علیه خیابان ایستاد. باید ایستاد علیه حزب ارتجاعی‌ای که به‌عنوان پیاده‌نظام پروژه‌ای امپریالیستی در صدد براندازی صرف است. باید ایستاد علیه تمامی آن چپ‌هایی که خود را تحت هر عنوانی در این مهلکه‌ی اجتماعی به صف بورژوازی و امپریالیسم الحاق کرده‌اند؛ اما نمی‌توان علیه بحران و ضرورت‌های برخاسته از آن که در جزء جزء سرمایه‌داری ایران تبلور یافته ایستاد. این چنین است که نبرد طبقاتی موجود در ایران نبردی بین بودونبود جمهوری اسلامی نیست. بلکه به وضوح نبردی میان پرولتاریا و امپریالیسم است. مبارزه‌ی طبقاتی در ایران نبردی میان جنگ‌افزارهای طبقاتی این دو بر سر تسخیر آن حلقه‌های کانونی‌ای است که لنین اهمیت آنان را در فراچنگ آوردن تمامیت، حیاتی می‌شمرد. جنگ در نهایی‌ترین شکل خود به جنگ میان کمونیسم و امپریالیسم بدل خواهد شد. چراکه در نهایت امر بورژوازی افقی جز چنگ انداختن به دامان امپریالیسم برای تضمین حیاتش، حتی به قیمت انهدام اجتماعی، ندارد و پرولتاریا نیز در برابر این اردوگاه طبقاتی دشمن، سلاحی جز کمونیسم نخواهد داشت. در شرایطی که امپریالیسم در تدارک سیطره‌ی چپی بورژوایی بر مبارزه‌ی طبقاتی در ایران است پرولتاریا چاره‌ای ندارد جز این که کمونیسم انقلابی‌اش را در خود بپروراند. چاره‌ی کار طبقه‌ی کارگر در ایران نه هضم در پروژه‌ای امپریالیستی است و نه دخیل بستن به، به اصطلاح مقاومتی که بورژوازی ایران کارگزار اصلی‌اش باشد.

در این جا لازم است به تفاوت بنیادین جنبش ارتجاعی سبز و شورش‌های اعتراضی دی‌ماه ۹۶ اشاره کنیم. آن جنبش ارتجاعی تماماً حاصل خیز سیاسی یکی از جناح‌های بورژوازی ایران برای عقب‌راندن جناح دیگر در دولت بورژوایی جمهوری اسلامی بود. به واسطه‌ی عاملیت پیشتازانه‌ی امپریالیسم آمریکایی-غربی و بسیج نیروهای اپوزسیون بورژوایی، آن

جنبش ارتجاعی توانست در معنابخشی به بحران دهه‌ی هشتاد شمسی به موفقیت‌های بسیاری دست یابد. موفقیت‌هایی که گرچه بیشتر ته دل طبقه متوسطی‌های مدهوش جهان آزاد آمریکایی را آب می‌کرد اما توانست با هژمونی ایدئولوژی معنابخش‌اش تکانه‌های بحران آن دهه را به سوی جناح مقابل خود نشانه رود و این‌گونه توأمان به نفع پروژه‌ی سرنگون‌طلبی صرفِ امپریالیستی عمل کند؛ اما شورش‌های دی‌ماه ۹۶ از قسمی دیگرند. پرولتاریای خشمگین و عاصی اصلی‌ترین و جدی‌ترین کارگزار آن است. بورژوازی داخلی و دولت جمهوری اسلامی در رویارویی با آن به بن‌بست‌هایی اساسی برخورد کرده‌اند. بن‌بست‌هایی که در آینده‌ای شاید نه‌چندان دور، برای فراروری از آن باید دست‌به‌دامان تخریب عظیم نیروهای مولده‌ی جامعه بزند.

ارتجاعی بودن جنبش سبز را به واسطه‌ی زمینه‌های تماماً بورژوایی‌اش بی‌هیچ ابایی باید فریاد زد، حال آن‌که در خصوص شورش‌های دی‌ماه ۹۶ به‌گونه‌ای سراسر متفاوت باید عمل نمود. باید در تکاپوی بی‌امانِ اعتلای انقلابی و طرد سویه‌های امپریالیستی این شورش خودانگیخته بود. کاری که هم‌اکنون با توجه به میدان‌داری امپریالیسم در خیابان و سنگینی ایدئولوژی حزب ارتجاعی فراگیر بر آگاهی پرولتاریا، نمی‌توان در خیابان آن را به انجام رساند.

شبح امپریالیسم بر مبارزه‌ی طبقاتی در ایران سایه افکنده، حزب آن خود را قوام بخشیده و در تدارک سیطره بخشیدن به افق‌هایش است؛ اما چیزی که بر روند انقلاب پرولتاریای ایران سنگینی می‌کند نه سایه‌ی این شبح بلکه سبکی تحمل‌ناپذیر یک فقدان است. فقدان آنکه ریشه در ضعف پرولتاریای ایران در سازمان‌یابی انقلابی خود در لحظه‌ی اکنون دارد. چراکه فراجنگ آوردن تمامیت مبارزه‌ی طبقاتی از جانب پرولتاریا، فقط و فقط، به واسطه‌ی سازمان انقلابی پرولتاریا ممکن است. تسخیر حلقه‌های کانونی وضعیت فقط در توان سازمان رزمنده‌ای است که پرولتاریای پیش‌تاز را در خود متشکل ساخته باشد. امپریالیسم به شرط غیابِ کمونیسم پرولتاری و سازمان رزمنده‌ی انقلابیون پیش‌تاز آن خواهد توانست تمامی حلقه‌های وضعیت را فراجنگ آورد و بالکانیزه‌شدن را رقم بزند. برای آن‌که فرایند

اضمحلال جمهوری اسلامی تبدیل به سرفروآوردن پرولتاریا در برابر امپریالیسم نشود تنها راه چاره یک انقلاب کمونیستی است.

تحقق انقلاب پرولتاریای ایران به واسطه‌ی کمونیسم انقلابی‌اش فقط هنگامی میسر است که هم در استراتژی هم در تاکتیک‌های خود حفظ و اعتلای مقاومت جهانی و منطقه‌ای ضدامپریالیستی را لحاظ نماید. علیه "سرنگونی اسد" ایستادن در جنگ سوریه و مخالفت با رفراندوم اقلیم کردستان عراق از مصادیق بارز این خصیصه‌ی مقاومت‌محور ضدامپریالیستی کمونیسم انقلابی در ایران است. لازم به ذکر است که حیات مقاومت موجود نیز در گرو گشایشی کمونیستی در وضعیت است. واگذاری حفظ و اعتلای این مقاومت بر دوش نیرویی جز پرولتاریای انقلابی چیزی را سبب خواهد شد که پویان صادقی آن را به درستی "درهم‌پيچیده‌شدن طومار کانون محور مقاومت" می‌داند. نیروهای کمونیست مدافعان و محافظان مقاومت انقلابی - نه محور بورژوازی به اصطلاح مقاومت - ضدامپریالیستی‌اند.

کمک به فرایند تکوین و اعتلای کمونیسم پرولتری در ایران و تدارک سازمان پیش‌تاز آن از وظایف بلاشروط کمونیست‌ها در لحظه‌ی کنونی است. در این تکوین و تدارک باید که این آموزه‌ی مارکس را به‌عنوان یک اصل پیش روی خود قرار دهیم:

"ما با جهان به‌گونه‌ای آیین‌وار، با یک اصل جدید روبه‌رو نمی‌شویم: حقیقت اینجاست در برابر آن زانو بزن! ما اصول جدیدی برای جهان، از درون خود اصول جهان تکامل می‌بخشیم. ما به جهان نمی‌گوییم، مبارزات را متوقف کن، آن‌ها احمقانه‌اند و ما شعار واقعی مبارزه را به شما خواهیم داد. ما صرفاً به جهان، آن‌چه را واقعاً برای آن می‌جنگد، نشان می‌دهیم."^{۲۱}

در این‌جا دیگر بار به اهمیت امر خودانگیخته و تصریح تلقی کمونیستی از رویدادهای خودانگیخته بازمی‌گردیم. بی‌شک پرولتاریا توان انقلابی‌اش را از خودانگیختگی توده‌ها خواهد گرفت اما سازمانی از انقلابیون نیاز است تا توان رهاشده از این انرژی نهفته را به سمت و سویی انقلابی راهنمایی کند. کشف ضرورت شکل‌دادن به سازمان انقلابیون در کشاکش بررسی نقادانه‌ی اعتراضات دی‌ماه ۹۶ کشف دیگر باره‌ی این گزاره‌ی لنینی است

که "پرولتاریای سازمان نیافته هیچ نیست، پرولتاریای سازمان یافته همه چیز است." تمثیل تروتسکی در این خصوص بسیار برای ما روشنگر است:

"بدون سازمان هدایتگر، انرژی توده‌ها همچون بخاری که در لوله‌ی پیستون قرار نگرفته باشد به هدر می‌رود؛ اما با این وجود آن‌چه اشیاء را به حرکت درمی‌آورد نه پیستون و نه لوله بلکه بخار است."^{۲۲}

این نگرش همان چیزی است که ارنست مندل آن را "وحدت دیالکتیکی خودسازمان‌دهی طبقاتی و حزب پیشاهنگ" می‌نامد. شرط دستیابی به این وحدت دیالکتیکی در نظر گرفتن تمامی گرایش‌های موجود در کلیت مبارزه‌ی طبقاتی و منکشف ساختن کمونیسم پرولتری از درون این تمامیت است. ضرورت توجه به این شرط است که ما را در مواجهه با اعتراضات دی‌ماه ۹۶ به یک موشکافی و سواسانه و امی دارد. دست‌کم گرفتن امپریالیسمی که خود را پشتِ سوه‌های خودانگیخته‌ی اعتراضات نهان کرده به قیمت هست و نیست این فرایند تکوین و تدارک کمونیستی تمام خواهد شد.

تکاپوی معنادهی امپریالیسم به بحران سرمایه‌داری در ایران چاقولبازی زائیده که باید آن را با نام کاملش بشناسیم: "حزب ارتجاعی-امپریالیستی سرنگون طلبِ صرف". این حقه‌باز دقیقه‌ی اعتراضات خیابانی دی‌ماه ۹۶ را در تقویم مبارزه‌ی طبقاتی ایران به جشن تولد خود بدل ساخت. پرولتاریای انقلابی ایران چاره‌ای جز این ندارد که در برابر این حزب، حزب پیشتاز خود را سازمان دهد. پرولتاریای ایران به دوره‌ای از تاریخ بازگشته که کارل هرترینگ آن را با ضرب‌آهنگی انقلابی این چنین توصیف می‌کند:

"لنینیسم نقطه‌ی فزاین ایده‌ی پرولتاریایی است و آن‌گاه که پرولتاریا، گام در «هستی برای خود» نهد که لاجرم می‌نهد، آن‌گاه که پبله‌ی تاریخ از هم می‌درد، آن‌گاه که کشند انقلاب بالا می‌گیرد و آن‌گاه که تاریخ دوباره بردر می‌کوبد، لنینیسم را بازمی‌یابد و با آن بر تاریخ و رویدادها سنگینی می‌کند."^{۲۳}

سبکی فقدان سازمانی از انقلابیون کمونیست پرولتاریا بر اکنون مبارزه‌ی طبقاتی در ایران سنگینی می‌کند. تاریخ بر در می‌کوبد. این وظیفه‌ی کمونیست‌هاست که در این نفیر فقدان، بردرکوبیدن‌های تاریخ را دریابند و دیگر بار لنینیسم را بازیابند.

شوریدن علیه فقدان: دو نمونه‌ی سندیکای کارگران شرکت واحد و سندیکای کارگران نیشکر هفت‌تپه

مبارزه‌ی طبقاتی در ایران پس از شورش‌های دی‌ماه ۹۶ حامل خصائل، روندها و سویه‌هایی به‌شدت متناقض شده است. این وضعیت امکان‌ها و مخاطراتی توأمان پیش چشم پرولتاریای ایران گشوده است. میدان‌داریِ کنونیِ امپریالیسم در کلیت مبارزه‌ی طبقاتی و عاملیت فراگیر و روبه‌افزایشِ حزب ارتجاعی‌اش مقدمات حادث شدن وضعیتی را در آینده فراهم ساخته که در آن به‌شدت خطر این می‌رود که حلقه‌های کانونی مبارزه‌ی طبقاتی به چنگ یک پروژه‌ی امپریالیستی ارتجاعی درآید. وضعیتی که جامعه‌ی ایران را به‌درون گرداب انهدامی اجتماعی پرتاب می‌کند. مخاطرات پس از دی‌ماه ناشی از این میدان‌داری ارتجاعی است.

البته امپریالیسم گرچه مخاطره‌آمیزترین اما فقط یکی از اجزای کلیت مبارزه‌ی طبقاتی است. پرولتاریا دیگر عضو کلیتِ درخودمتناقضِ مبارزه‌ی طبقاتی است. پرولتاریا تنها عضوی از این کلیت متلاطم است که به یاریِ مبارزه‌ی آگاهانه‌ی طبقاتی‌اش می‌تواند موجب حذف انقلابیِ تمامی نیروها و اجزای ارتجاعی این کلیت شود. صف پرولتاریا به‌شرط تئوری و عمل انقلابی‌اش ارمغانی ندارد مگر ترقی، حال آن‌که صفوف متخاصم آن چیزی در چننه ندارند جز ارتجاع.

پرولتاریای ایران به‌شرط مبارزه‌ی آگاهانه‌ی طبقاتی خود تنهاوتنها نیرویی است که توان دفع خطرات سایه‌انداخته بر جامعه‌ی ایران را پس از دی‌ماه ۹۶ دارد. حضور، خشم و عصیان پرولتاریای ایران در شورش‌های دی‌ماه ۹۶ امکانی است عینی که وسیع‌ترین افق‌ها را به‌روی زحمتکش‌شان جامعه می‌گشاید؛ به‌شرط تکاملش به‌سطح یک مبارزه‌ی آگاهانه از جانب پرولتاریای سازمان‌یافته و انقلابی. همین حضور، خشم و عصیان اما درصورت فقدان چنین آگاهی و چنین سازمان‌یابی انقلابیِ همضم در کلیت فراچنگ آمده از جانب نیروهای ارتجاعی خواهد شد.

نقش پرولتاریا در وضعیت کنونی چنان محوری است که کیفیت و چگونگی ایفای آن عنصر کلیدی تعیین‌بخش جامعه‌ی ایران در آینده خواهد بود. غلبه‌ی مخاطرات پس از دی‌ماه و به تبع آن حادث شدن فاجعه یا تکامل مبارزه‌ی طبقاتی پرولتاریا و به تبع آن گذار انقلابی جامعه از بحران شیوه تولید سرمایه‌داری. امکان‌ها و مخاطرات مبارزه‌ی طبقاتی بر گرده‌ی پرولتاریا سنگینی می‌کنند. مبارزه‌ی او در ادامه تکلیف ماجرا را مشخص خواهد کرد.

در یک سال سپری‌شده پس از شورش‌های دی‌ماه مشخص شده که اجزای پدیدار وضعیت چنان درهم تنیده به پرولتاریا عرضه می‌شود که تکامل این امکان‌های انقلابی و طرد آن مخاطرات ارتجاعی بدل به وظیفه‌ای بس دشوار می‌شود. به‌جا آوردن این وظیفه‌ی دشوار تنها از دست یک پرولتاریای رزمنده و سازمان‌یافته برمی‌آید. نیروی رزمنده و سازمان‌یافته‌ای که مجهز به تئوری انقلابی است. شورش‌های دی‌ماه ۹۶ گرچه لحظه‌ی اعلام موجودیت عَرّای مبارزه‌ی پرولتاریایی خشمگین از استعمار و عاصی از وضعیت نابسامان اجتماعی خود تحت سیطره‌ی دولت طبقاتی بورژوازی بود اما کوچک‌ترین خطای عملی این طبقه امکانی را فراهم می‌کند که مبارزه‌اش را به خدمت یک پروژه‌ی امپریالیستی و بورژوایی به‌مراتب ارتجاعی‌تر از حاکمیت دولت بورژوایی جمهوری اسلامی ایران درآورد.

پرولتاریای ایران اگر در مواجهه با بحران‌هایی که تنها مسبب‌شان شیوه تولید سرمایه‌داری است در فکر تدارک یک انقلاب کمونیستی ضد سرمایه‌دارانه و لزوماً ضد امپریالیستی نباشد استراتژی مبارزاتی‌اش در افق‌هایی سرمایه‌دارانه محدود خواهند شد؛ یعنی این که پرولتاریا برای رهایی خود چاره‌ای ندارد جز این که استراتژی انقلابی کمونیستی را در ضدیت با استراتژی سرنگونی صرف جمهوری اسلامی به شکل نظری و عملی اتخاذ کند.

این پرولتاریا اگر تاکتیک‌های مبارزاتی‌اش را قدم‌به‌قدم و حساب‌شده منطبق بر درجه‌ی سازمان‌یابی پرولتری‌اش به‌پیش نبرد و در هیجانات آکسیونیستی و هرج‌ومرج طلبانه‌ی پروژه‌های امپریالیستی غرق شود اشتباهی ویرانگر مرتکب شده است. واضح این که

پرولتاریا برای رهایی خود چاره‌ای ندارد جز این که در سطح تاکتیک به دقت نظر و عملی انقلابی دست پیدا کند تا به پشتوانه‌ی آن بتواند بر آنارشی کورکورانه‌ی اپوزسیون بورژوازی فائق آید. این آنارشی کورکورانه که مدام و مکرر پرولتاریا را دعوت به خیابان می‌کند، خود را در شوق بی‌پایان نیروهای اپوزسیون جهت برقراری وحدت عملی میان راست و چپ و از این‌رو جسمیتی فراگیر و توانمند بخشیدن به حزب ارتجاعی سرنگون طلب صرف نشان می‌دهد. منطق تاکتیک پرولتاریای انقلابی در تقابل با منطق بورژوازی وحدت اپوزسیون، متکی است بر مبارزه‌ی صبورانه که در آن با توجه به درجه‌ی سازمان‌یابی و سطح آگاهی انقلابی توده‌ی پرولتاریا دست به اتخاذ تاکتیک‌های جدید و تغییر در تاکتیک‌های پیشین می‌زند. پرولتاریای ایران در لحظه‌ی کنونی، برای دفع مخاطرات دعوت مکرر اپوزسیون بورژوازی به خیابان چاره‌ای ندارد جز این که دعوت به سازماندهی لحظه‌به‌لحظه‌ی مبارزه‌ی روزمره‌ی پرولتاریا در حوزه‌ها نماید.

پرولتاریای ایران برای دستیابی به چنین استراتژی‌ها و چنین تاکتیک‌هایی چاره‌ای ندارد جز این که در نفی چپ بورژوازی و در نفی حزب ارتجاعی آن، خود را به آگاهی رادیکال طبقاتی و حزب پیشتاز انقلابی مجهز سازد.

در این بخش پایانی به دو نمونه از مبارزه‌ی پرولتاریای ایران در یک سال سپری شده پس از دی‌ماه ۹۶ اشاره خواهیم داشت. با مقایسه‌ی این دو نمونه سخن گفتن از مخاطرات، امکان‌ها و انحرافات مبارزه‌ی پرولتاریای ایران روشن‌تر خواهد بود.^{۲۴}

ضعف توان رزمندگی پرولتاریای زحمت‌کش سبب می‌شود که مطالبات رهایی‌بخش و عدالت‌خواه آنان به خوارگی برای ماشین ارتجاع سرمایه‌داری بدل شود. در چنین حالتی اسماعیل‌های مبارز قربانی‌ترین پروژه‌های بورژوازی خواهند شد. اسماعیل‌بخشی، کارگر مبارز و شریف هفت‌تپه، یکی از این اسماعیل‌های قربانی در یک سال اخیر بوده است. چنین وضعی امکان‌های مبارزاتی پرولتاریا را از یک‌سوی فشار ماشین سرکوب دولت بورژوازی و از سوی دیگر زیر منطق ویران‌گر پروژه‌ی امپریالیسم به خطر خواهد

انداخت. سندیکای نیشکر هفت‌تپه، یکی از کانون‌های امیدبخش مبارزات پرولتاریای ایران طی سال‌های اخیر، یکی از این امکان‌هایی است که حالا به خطر افتاده.

مبارزه‌ی کارگران نیشکر هفت‌تپه علیه حاکمیت طبقاتی بورژوازی و دولت سرکوب‌گرش طی چند سال اخیر نشان از اتحادی ستودنی در میان این کارگران شریف و مبارزان پیشتازش دارد؛ بنابراین هیچ شکی نیست که باید با گرم‌ترین بیانی به حمایت تمام‌قد از مبارزه‌ی این کارگران زحمت‌کش در مواجهه با دولت سرمایه‌دار جمهوری اسلامی ایران پرداخت. اعتصابات متحدانه‌ی این کارگران و شهامت شرافت‌مندانه‌شان نه تنها ستودنی بلکه برای دیگر کارگران زحمت‌کش ایران بسیار امیدبخش و آموزنده است.

این کارگران همچون دیگر کارگران زحمت‌کش ایران در زیر فشار سهمگین حاکمیت طبقاتی بورژوازی و همچنین فشار خردکننده‌ی تحریم‌هایی که از جانب امپریالیسم آمریکایی - غربی مستقیماً معیشت کارگران ایران را نشانه رفته‌اند، دست به مبارزه‌ی عملی و چه بسا ناآگاهانه علیه منطق سرمایه زده‌اند. پرولتاریای ایران موظف است که از مبارزه‌ی تحسین‌برانگیز این کارگران با دل‌وجان حراست و حفاظت کند. از این‌رو باید این مبارزه با طبقه‌ی بورژوازی و دولت‌اش را در دیگر بخش‌ها تکثیر کرد و آن را بدل به مبارزه‌ی آگاهانه و متحدانه علیه منطق سرمایه و طبقه‌ی سرمایه‌دار ساخت. همچنین باید علیه هرگونه سرکوب مستقیم، فشار، شکنجه، ارباب و تهدیدی علیه کارگران معترض و فعالین مبارزشان از جانب دولت جمهوری اسلامی ایران ایستاد. باید مالا مال از خشم و با منطقی انقلابی رفتار و حشیانه‌ی دولت و پلیس بورژوازی را در قبال مبارزات کارگران پاسخ داد.

یک لحظه عقب‌نشینی از نقد بی‌امان و توأمان منطق سرمایه و دولت بورژوایی جمهوری اسلامی پشت کردن به مبارزه‌ی این کارگران شریف خواهد بود. چراکه این دولت تماماً به‌عنوان ابزار سلطه‌ی طبقاتی بورژوازی و پیش‌برنده‌ی ضروریات منطق انباشت سرمایه عمل کرده و از مسببان اصلی وضعیت نابسامان پرولتاریای ایران است.

حراست و حفاظت از مبارزه‌ی کارگران شریف هفت‌تپه اما سویه‌ی دیگری نیز دارد. تنها دشمن طبقاتی این کارگران بورژوازی داخلی و صرفاً دولت جمهوری اسلامی ایران نیست.

همان‌گونه که در بخش پیشین گفتیم مبارزه‌ی پرولتاریای ایران در لحظه‌ی کنونی مبارزه‌ای صرف بر سر بودنبود جمهوری اسلامی نیست. بلکه مبارزه‌ای بر سر سرنگونی تمامیت سرمایه‌داری است؛ با تمامی جناح‌ها و منطق فاجعه‌آفرین‌اش. از این رو نبرد پرولتاریا در منتهای خود نبردی است علیه کلیت سرمایه‌داری؛ علیه امپریالیسم. امپریالیسم به مدد تدارک چپی بورژوایی و حزبی ارتجاعی در پی آن است مفری برای سرمایه‌داری در ایران دست‌وپا کند. مفری که پس از سرنگونی جمهوری اسلامی، بتواند تر از پیش، سرمایه‌داری را بر پرولتاریای ایران حاکم کند؛ بنابراین مبارزات کارگران هفت‌تپه و هر جای دیگری از ایران را باید با وسواسی ریزبینانه از خطر مهلک درغلتیدن در پروژه‌ی ارتجاعی امپریالیسم رهااند.

متأسفانه مبارزه‌ی کارگران نیشکر هفت‌تپه طی یک سال گذشته، علی‌رغم نقاط درخشان و روحیه‌بخش خود، دچار خطر این درغلتیدن در امپریالیسم شد. غلبه‌ی آنارشی کورکورانه‌ی پروژه‌ی سرنگونی صرف بر احساسات مبارزاتی کارگران و نفوذ ایدئولوژی بورژوایی این پروژه در آگاهی آنان انحرافات را در شعارها، تاکتیک‌ها و استراتژی‌های مبارزاتی‌شان باعث شده است.

غلبه‌ی آنارشی کورکورانه و هیجانانگیز سرنگون‌طلبانه‌ی دی‌ماه ۹۶ بر احساس خشم این کارگران از وضعیت نامساعدشان، فعالان مبارز هفت‌تپه را به سوی مطرح کردن چیزی به اسم شورای کارگران هفت‌تپه منتهی ساخت. این عبارت در مبارزات یک سال اخیر این کارگران، سایه‌ای سنگین بر نام و موجودیت سندیکای کارگران هفت‌تپه انداخت.

در وضعیتی که کارگران مراحل مقدماتی و حوزه‌ای مبارزه‌ی خود را به پیش می‌برند و در تدارک نطفه‌یابی وحدت‌های طبقاتی خوددند، نام بردن از شورای کارگران نشان از انحراف این مبارزات به سوی چپ بورژوایی دارد. تاکتیک مهیج مطرح ساختن شورای کارگری در لحظه‌ی فعلی نادیده‌انگاشتن این قضیه است که با توجه به درجه‌ی سازمان‌یابی و آگاهی طبقاتی کارگران، انسجام‌بخشیدن به کارگران حول نام و موجودیت سندیکا از هر امری ضروری‌تر است. این انحراف زمانی خطرناک‌تر می‌شود که برخی فعالان کارگری هفت‌تپه

- همچون اسماعیل بخشی - با فهمی تماماً بورژوازی از شورای کارگران نام بردند. در غیاب یک آگاهی رادیکال که پیوندهای تاریخی-انضمامی میان سندیکا، شورا، حزب و دولت دیکتاتوری پرولتاریا را بازتعریف می‌کند نام بردن از شورای کارگران و حتی موجودیت مقطعی بخشیدن به آن در خدمت افق و استراتژی‌های غیرپرولتری و ضدکمونیستی قرار خواهد گرفت. ذکر این نکته به هیچ وجه به معنای از دستورکار خارج کردن حرکت به سمت شکل دادن به شورا‌های کارگری و کنترل کارگری نیست. مسئله بر سر انتخاب لحظه‌ی صحیح برای عملی مشخص است. به بیان پوریا سعادت در مقاله‌ی "از شورای پتروگراد تا شورا‌های پست مدرن":

"بی‌شک شورای کارگری، در کنار حزب و دولت پرولتری، پاسخ تاریخی طبقه کارگر است به چگونگی درهم‌شکستن بورژوازی و ماشین دولتی سرکوب و استثمارش. با این همه آنچه اهمیت دارد، انتخاب لحظه‌ی صحیح برای اقدام به یک عمل است. همان‌گونه که انقلاب قهرآمیز، یگانه راه درهم‌شکستن مقاومت سرمایه‌داران است و با این همه لحظه نادرست برای فراخوان به انقلاب می‌تواند به سلاخی و قتل عام کارگران و کمونیست‌های انقلابی، فی‌المثل در آلمان ۱۹۱۹ منجر شود و انتخاب صحیح به فتح قدرت سیاسی در اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه بینجامد."^{۲۵}

عدم اتخاذ تاکتیک‌های متناسب با سطح سازماندهی و توان رزمندگی توده‌ی کارگران که نشان از رسوخ ایدئولوژی چپ بورژوازی در آگاهی کارگران دارد، مبارزه در هفت‌تپه را با خطراتی جدی روبه‌رو کرده است. کارگران شریف و مبارز هفت‌تپه در بالاترین سطح آگاهی و هوشیاری باید که در مقابل دشمنان طبقاتی‌شان از داشته‌های تاریخی-مبارزاتی خود حفاظت کنند. سندیکای کارگران نیشکر هفت‌تپه از این دست داشته‌هاست. موجودیتی حیاتی که با استقلال طبقاتی خود توانسته و درآینده نیز خواهد توانست که توان رزمندگی کارگران را در مواجهه با بورژوازی و امپریالیسم بارها ارتقا بخشد. انحراف از این تاکتیک در لحظه‌ی کنونی منجر به درغلتیدن مبارزه‌ی کارگران در آینده در افق‌های امپریالیستی خواهد شد. این انحراف تاکتیکی کارگری مبارز چون اسماعیل بخشی را به

مصادره‌ی جریان‌ها و رسانه‌هایی بورژوازی درآورد و این چنین او را قربانی جنبش سرنگون‌طلبی صرف کرد. این جنبش ارتجاعی از دستگیری، شکنجه و اعتراف‌گیری رذیلانه‌ی وی از جانب دولت بورژوازی جمهوری اسلامی خوراکی برای تقویت ایدئولوژی چپ بورژوازی فراهم کرد. با کمال تأسف اسماعیل بخشی با خطاهای تاکتیکی و تک‌روی‌های خود طی یک سال اخیر از منش و آگاهی رادیکال یک مبارز پیشتاز پرولتری فاصله گرفت و بدل به قهرمانی رسانه‌ای با تاریخ مصرف محدود در حزب ارتجاعی سرنگون‌طلب صرف شد.^{۲۶}

طی همین یک سال گذشته از شورش‌های دی‌ماه، عزم راسخ و ستودنی کارگران مبارزِ سندیکای شرکت واحد را نیز شاهد بوده‌ایم. این کارگران رزمنده توانستند پیروزمندانه در برابر سندیکاسازی جعلی دولت بورژوازی مقاومت کنند. این کارگران گرانبهاترین داشته‌ی طبقاتی خود را سندیکایی مستقل دانستند که می‌بایست در برابر تمامی دشمن‌های طبقاتی داخلی و خارجی از آن حراست به‌عمل آورد. آنان به‌درستی تشخیص داده بودند که کارگران با چنین داشته‌ها و تجارب مبارزاتی‌ای است که می‌توانند عزم گام‌های بعدی را در جدال با بورژوازی داشته باشند. تثبیت موجودیت‌های تاریخی-مبارزاتی کارگران و اتخاذ تاکتیک‌هایی حساب‌شده و متناسب با سطح رزمندگی توده‌ی کارگران در مبارزه‌ی سندیکای کارگران شرکت واحد طی یک سال گذشته به‌وضوح مشهود بوده است.

سندیکای کارگران شرکت واحد و فعالین پیشتاز آن علاوه بر این که در برابر دست‌درازی حقیرانه‌ی دشمن طبقاتی داخلی و دولت بورژوازی‌اش در پروژه‌ی سندیکاسازی دولتی ایستادند، تاکنون خود را نیز در برابر آنارشی کورکورانه و نفوذ حزب ارتجاعی-امپریالیستی سرنگون‌طلب صرف ایمن نگاه‌داشته‌اند. آنان بدون این‌که در دام هیجان جاری در وضعیت بیفتند دست به اتخاذ تاکتیکی صحیح در رویارویی با پروژه‌ی سندیکاسازی حکومتی زدند. آنان در مقابل سندیکای جعلی به دفاع از سندیکای موجود و مستقل کارگران پرداختند. این تاکتیک صحیح خود را در آگاهی مبارزان شناخته‌شده‌ی سندیکای واحد نیز نمایان می‌سازد. برای مثال کارگری مبارز چون رضا شهبایی در سخنان خود هم علیه منطق

سرکوب و استعمار بورژوازی داخلی قد علم می‌کند و هم علیه منطق تحریم‌های امپریالیستی که فشارش تماماً بر شانه‌های طبقه‌ی کارگر ایران است.^{۲۷} امیدواریم در ادامه‌ی راه مبارزات این کارگران شریف و مبارز برحذر از خطرات و دست‌درازی‌های بورژوازی داخلی و امپریالیسم، شکوهمندانه به‌پیش رود.

در مقایسه‌ی میان دو نمونه‌ی سندیکای کارگران شریف و رزمنده‌ی شرکت هفت‌تپه و سندیکای کارگران شریف و رزمنده‌ی شرکت واحد طی یک سال اخیر، می‌توان از سویه‌های غالب ارتجاعی و امکان‌های رادیکال انقلابی مبارزه‌ی طبقاتی پرولتاریا پس از ازسرگذراندن شورش‌های دی‌ماه ۹۶ شناخت بهتری به‌دست آورد.

مبارزه‌ی پرولتاریای ایران در میانه‌ی دو لبه‌ی بُرنده‌ی قیچی سرمایه‌داری در ایران، یعنی بورژوازی داخلی و امپریالیسم، قرار گرفته است. ایمن‌نگه‌داشتن این مبارزه، سخت‌ترین و گران‌سنگ‌ترین عمل در لحظه‌ی کنونی است. باید سویه‌های ارتجاعی رسوخ کرده در مبارزات غرورآفرین کارگران هفت‌تپه را طرد کرده و علیه هرگونه عاملیت حزب ارتجاعی-امپریالیستی سرنگون‌طلب صرف در مبارزات کارگران ایران نبردی بی‌امان داشت. همچنین باید از مبارزات شورانگیز کارگران سندیکای شرکت واحد و مقاومت‌شان در برابر چپ بورژوایی آموخت.

باید تمامی آموخته‌های مبارزات پیشین و اکنون را در جدال با بورژوازی چراغ راه قرار داد. باید با دقت تمام از تجربه‌های تاریخی مبارزه‌ی پرولتاریا در جهان و ایران آگاهی کسب کرد و این آگاهی را بدل به علم مبارزه علیه سرمایه‌داری ساخت. باید با موشکافی نقادانه‌ی مبارزات گام‌های استوار بعدی را در مسیر مبارزات رهایی‌بخش پرولتاریای ایران برداشت. پرولتاریا علم مبارزه‌اش را در هر جایی که نشانی از تضاد حل‌ناشدنی‌اش با بورژوازی دارد، باید ارتقا بخشد: شرکت واحد، هفت‌تپه، فولاد ملی اهواز، هپکوی اراک، بافق یزد، مدارس، دانشگاه‌ها و...

شناختِ دقیقِ امکان‌ها، مخاطرات و انحرافات درون جنبش کارگری و اعتلا، طرد و نقد اصولی آن‌ها بدل به عاجل‌ترین وظیفه‌ی پرولتاریای پیشتاز و نیروهای کمونیست آن پس از دی‌ماه ۹۶ شده است.

۱. تأملی در وحدت اندیشه‌ی لنین، گئورگ لوکاچ، ترجمه‌ی حسن شمس‌آوری و علیرضا امیرقاسمی، چاپ دوم (اینترنتی)، ۱۳۹۱
۲. چه باید کرد؟ مسائل حاد جنبش ما، فصل چهارم، بخش ج و ا. لنین، نشر کارگری سوسیالیستی، بازنویس: یاشار آذری.
۳. در این جا از ذکر موردی این بیانیه‌ها و چنین تلقی اکونومیستی‌ای از اعتراضات درمی‌گذریم. هر نگاه نقادانه‌ای می‌تواند به‌راحتی این موارد را در بیانیه‌های جریان‌های حامی اعتراضات شناسایی کند. نمونه‌ها بسیارند و متنوع. جایی که یکی از این احزاب پیامبرگونه "ده امر فوری انقلاب" را دیکته می‌کند جریانی دیگر دم از "ضرورت مسلح شدن توده‌ها" می‌زند. یکی با بررسی تک‌تک شعارها گلچین محبوب خود را از این شعارها تبلیغ می‌کند و دیگری نپوشاندن صورت معترضان را فقدان سازمان‌دهی می‌داند و از این فقدان ناله سر می‌دهد.
۴. اسطوره‌ی "مفهوم حزب" لنینی: یا با چه باید کرد چه کردند؟ حال در پیر، ترجمه‌ی فرهاد سیدلو.
۵. برای شرحی موشکافانه و تفصیلی از تکوین دولت جمهوری اسلامی ایران می‌توانید به مجموعه مقالات و بسایت تدارک کمونیستی مراجعه کنید. مجموعه مقالاتی که به بررسی دوره‌های گوناگون حیات دولت جمهوری اسلامی از آغاز تاکنون می‌پردازد. این مجموعه با مقاله‌ی "دولت و مبارزه طبقاتی در ایران - انباشت سرمایه در دوره آغازین جمهوری اسلامی" به قلم بهمن شفیق آغاز شده و آخرین مقاله‌ی آن تحت عنوان "آشکارشدن تنگناهای توسعه سرمایه‌داری در ایران و تکوین زمینه‌های تلاطمات نوین اجتماعی (۳)" نوشته‌ی وحید صمدی منتشر گردیده است. همچنین برای تحلیلی ارزشمند از بحرانی که دولت اول روحانی در اوایل دهه‌ی نود ششمی با آن روبرو می‌شود به جزوه‌ی اینترنتی "دولت ایران و بحران در سرمایه‌داری - بررسی تحلیلی سیاست‌های اقتصادی دولت روحانی" رجوع کنید.
۶. آغاز دهه‌ی هشتاد ششمی مصادف بود با آغاز هزاره‌ی نوین میلادی، هزاره‌ای که دولت نومحافظه‌کار و امپریالیست آمریکا می‌خواست آن را با "هزاره‌ی آمریکایی" مُمهر بزند؛ اما این خواست بیش از آن که نغمه‌ی سرخوشانه‌ی بُرد جهان تک‌قطبیِ پسا جنگ سردی و آمریکایی باشد آژیر خطر بحرانی بود که امپریالیسم آمریکا به شکل ویژه و محور آمریکایی - غربی امپریالیسم را

به شکل کلی دگرگون می‌کرد. بحرانی که با شکست این کشورهای امپریالیست و به‌ویژه آمریکا و انگلستان، در حصول نتایج مورد انتظار خود از جنگ‌های افغانستان و عراق در دهه‌ی نخست این هزاره و همچنین تجربه‌ی بحران ۲۰۰۷ میلادی بدل به بحران عمومی امپریالیسم در دوره‌ی معاصر و افول هژمونیک جهان آمریکایی شد. چیزی که برخی را متقاعد به شناساندن دوره‌ی فعلی به دوره‌ی گذار امپریالیستی ساخته است. این بحران فراگیر و تعمیق‌یافته خصلت‌های تجاوزطلبانه و نظامی‌گرایانه کشورهای امپریالیست را روندی صعودی بخشیده و هر لحظه آتش بحران را دامنه‌دارتر می‌سازد. وضعیتِ افول و گذار، جزء جزء سرمایه‌داری جهانی و طبقه‌ی بورژوازی جهانی را به نکاپو واداشته و در هر گوشه‌ای زخم‌های چرکین سرمایه‌داری جهانی سرزای می‌کند و عفونت‌هایش را به بیرون می‌ریزد. ضروریات رقابت‌های امپریالیستی در شکل جنگ‌های نیابتی و غیرنیابتی آن دیگر بار این دولت‌ها را به سوی تخریب نیروهای مولده واداشته و هرج و مرجی ساختاری را بر سرمایه‌داری جهانی حاکم ساخته است. (بنگرید به: تحلیل امپریالیسم، مایکل کیدرون، کریس هارمن، آکس کالینیکوس، ترجمه‌ی جمشید احمدپور، نشر نیکا) بحران سرمایه‌داری در ایران دهه‌ی هشتاد و نود شمسی را می‌بایست در تداوم و ارتباط ناگزیر با این رقابت‌های امپریالیستی و ضرورت‌ها و امکان‌های منتج از فرایند تکوین نظم نوین جهانی دریافت.

۷. غنیمت دولت احمدی‌نژاد زمانی گران‌بهارتر شد که جناح پروغرب بورژوازی ایران را صاحب سلاحی در ادامه‌ی مبارزه‌ی طبقاتی کرد تا با آن به نبرد با جناح رقیب خود و ته‌مانده‌های ایدئولوژی عدالت‌خواهانه‌ی آن با یک آتش‌بار مشترک برود. سیاست‌های متناقض، معیوب و بورژوایی عدالت‌خواه احمدی‌نژاد مرکز سیبلی شد تا جناح پروغرب بتواند در هر فرصتی به عدالت‌خواهی در کلیت آن بتازد و به تمامی پرچم آن را از جناح رقیب سلب کند. نقد بی‌امان دولت احمدی‌نژاد سکوی پرشی شد برای هژمونی جناح پروغرب بورژوازی ایران. به همین دلیل است هنگامی که از سعید حجاریان درباره‌ی چرایی سکوت احمدی‌نژاد یک سال پس از انتخابات سال ۹۲ و پیروزی روحانی می‌پرسند، او با اطمینان خاطری بسیار پاسخ می‌دهد که: "احمدی‌نژاد الآن هر چه بگوید به نفع روحانی است. به نظر من باید به امثال رسایی، میرکازمی، کوچک‌زاده و احمدی‌نژاد تریبون بدهند که هر چه دل‌شان می‌خواهد بگویند."

تعلق خاطر رسانه‌های داخلی و خارجی این جناح پس از گذشت ۶ سال از پایان دولت احمدی‌نژاد به هر تحرک کرده و ناکرده‌ی او ناشی از همین کارکرد دولت احمدی‌نژاد برای بورژوازی است. البته تحلیلی دقیق از هجمه‌ی جناح پروغرب به عدالت‌خواهی را نباید صرفاً در بستر مبارزه‌ی بین‌جناحی جریان‌های سیاسی دولت جمهوری اسلامی ایران محدود کرد. هجمه به عدالت‌خواهی نسخه‌ی احمدی‌نژاد که با پیشتازی جناح پروغرب بورژوازی ایران آغازیدن گرفت توان خود را از همان سرچشمه‌هایی می‌گیرد که در سطحی بالاتر عدالت‌خواهی هوگو چاوز در ونزوئلا، او مورالس در بولیوی و حتی چپ‌گرایی دولت دیلما روسف را در برزیل مورد هجوم قرار می‌دهد. وجه مشترک تمامی این عدالت‌خواهی‌ها ضدیت آن‌ها با امپریالیسم آمریکا یا زاویه‌شان از این مدار امپریالیستی است. در پیگیری نقادانه‌ی این جنگ‌های رسانه‌ای که حتی به کودتا در ونزوئلا و عزل روسف در برزیل انجام‌میدند دیگر بار به مسئله‌ی بحران امپریالیسم و افول هژمونیک آمریکا در هزاره‌ی جدید برخوایم خورد. به بیانی ساده‌تر این هجمه‌ها را باید که هجمه‌ای جهانی و با پیشتازی امپریالیسم آمریکا در دوره‌ی بحران امپریالیسم به عدالت‌خواهی‌ای تعبیر کرد که توانسته در این دوره‌ی گذار افق‌هایی فراتر از جهان آمریکایی را برای خود در جهان سرمایه‌داری متصور باشد. بررسی بسترهای تاریخی-منطقه‌ای این مصادیق در کنار تحلیلی تاریخی-جهانی از سرمایه‌داری ما را به تفاوت‌ها و خودویژگی‌های این مصادیق رهنمون خواهد ساخت. چنین بررسی‌ای برای موضع متفاوت کمونیست‌ها نسبت به این مصادیق گوناگون از اهمیت بسیار ویژه‌ای برخوردار است اما در چارچوب این متن قرار نمی‌گیرد.

۸. به سوی انقلاب اجتماعی یا به ورطه جنگ داخلی؟ و بسایت تدارک کمونیستی.

۹. همان.

۱۰. همان.

۱۱. تحلیل سعید حجاریان از انتخابات ۹۶؛ محال است راست، چپ شود، و بسایت خبری ایلنا.

۱۲. نامه به نازی‌آبادی‌ها، روزنامه‌ی شرق، ۵ مرداد ۹۶.

۱۳. چپ واقعی کیست؟ روزنامه‌ی شرق، ۲۲ مرداد ۹۶.

۱۴. طی دو سال اخیر شاهد انتقادات و اعتراضات اعضای اتاق بازرگانی ایران به ازدست‌رفتن فرصت‌های اقتصادی در عراق، سوریه و بازار ناشی از بحران تحریم قطر از جانب کشورهای عربی بوده‌ایم. برای نمونه بنگرید به: افت کیفیت و قیمت بالای کالا عوامل از دست رفتن بازار عراق

است، خبرگزاری ایرنا. اگر از فرایند بازسازی سوریه کنار گذاشته شویم، چه کسی مقصر است؟ روسیه، بشار اسد یا خودمان؟ خبرگزاری تابناک. کمک‌های اتحادیه‌ی اروپا، عربستان، قطر، امارات و ترکیه برای بازسازی عراق و سهم مبهم ایران، خبرگزاری تابناک.

۱۵. بخشی از نتایج ویرانگر این رقابت‌های سرمایه‌دارانه خود را در تحریم‌های امپریالیسم آمریکایی-غربی علیه دولت جمهوری اسلامی نشان می‌دهد. این تحریم‌ها به‌تمامی منتج از منطق سرمایه‌دارانه و ضدپرولتری رقابت‌های موجود میان بورژوازی‌های رقیب منطقه‌ای و جهانی است. واضح است که این تحریم‌ها در تمامی دوره‌های اعمالش چیزی را نشانه نرفته جز معیشت توده‌های فرودست جامعه در ایران؛ بنابراین پرولتاریای ایران در تداوم منطق مبارزه‌ی ضدسرمایه‌دارانه‌اش باید که مخالفتی شدید داشته باشد با این تحریم‌ها، دولت‌ها و نهادهای اعمال‌کننده‌اش و درنهایت منطق سرمایه‌دارانه‌ی مولد آن‌ها.

۱۶. کلیت و تروما - مؤلفه‌ای نوین، پویان صادقی.

۱۷. به‌سوی انقلاب اجتماعی یا به‌ورطه‌ی جنگ داخلی؟ و بسایت تدارک کمونیستی.

۱۸. علیه خیابان، مهدی گرایلو، و بسایت مجله‌ی هفته.

۱۹. اخطاریه: خط وسط خیابان، مهدی گرایلو، و بسایت مجله‌ی هفته.

۲۰. شورش‌های دی ماه به‌مثابه‌ی میراث بورژوازی ایران، بهروز کاشفی. علی‌رغم توافقی کلی با مواضع این متن می‌توان در برخی موارد نقصان‌هایی را در تحلیل و تبیین کاشفی از وضعیت مشاهده نمود. مواردی که مشخصاً در تبیین او از بنیان‌های مادی جناح‌های بورژوازی ایران، تلقی‌اش از نقش و مواجهه‌ی امپریالیسم و بورژوازی با اعتراضات دی ماه ۹۶ قابل مشاهده و بحث‌اند. گرچه بحث در خصوص این نقص‌ها و انحرافات در محدوده‌ی این متن قرار نمی‌گیرد اما واکاوی آن‌ها در آینده ضروری می‌نماید.

۲۱. نامه‌ی مارکس به آرنولد روگه، به نقل از پیدایش و تکامل طبقه‌ی کارگر (از آغاز تا ۱۹۱۷)، جلال سامانی، انتشارات پژوهنده.

۲۲. خودسازماندهی طبقاتی و حزب پیشاهنگ، ارنست مندل، ترجمه‌ی ح.ریاحی.

۲۳. حقیقت درونی لنینیسم، کارل هرتزینگر، از مقدمه‌ی چاپ اینترنتی کتاب تأملی در وحدت اندیشه‌ی لنین، گئورگ لوکاج، ترجمه‌ی حسن شمس‌آوری و علیرضا امیرقاسمی.

۲۴. شرح و واکاوی نقادانه‌ی این نمونه‌ها به تفصیل در این متن صورت نمی‌پذیرد. در این متن جهت فهم بیشتر چارچوب مباحث متن حاضر صرفاً مقایسه‌ای خواهد شد میان کلیات ویژگی‌ها و انحرافات موجود در این دو نمونه. برای مطالعه‌ی موضع و تحلیلی تفصیلی و درعین حال رادیکال به متون زیر بنگرید: از شورای پتروگراد تا شوراهای پست‌مدرن، پوریا سعادت. مبارزات کارگران: استراتژی‌ها و تاکتیک‌ها، خسرو خاکبین. یک لانگ‌شات: از خیابان تا شورا، هادی کلاه‌دوز. انحراف ممنوع، حتی به چپ، مینا یاری. سندیکاسازی حکومتی (تلاقی دو انحراف جنبش کارگری)، محمدرضا حنانه.

۲۵. از شورای پتروگراد تا شوراهای پست‌مدرن، پوریا سعادت.

۲۶. کافی است بنگرید به سخنرانی‌ها و مصاحبه‌های وی در فضای مجازی در بحبوحه‌ی شورش‌های دی‌ماه ۹۶ که در آن‌ها از لزوم واگذاری مدیریت کارخانه به شورای کارگران می‌گفت یا نامه‌هایی که خطاب به مسئولان و جریان‌های سیاسی حاکم می‌نوشت و در آن‌ها دن‌کیشوت‌وار فرد خود را در تقابلی نافرجام با سازوبرگ سرکوب دولت بورژوازی قرار می‌داد. بی‌شک این خطاهای تاکتیکی و تکروری‌ها نشانه‌ای از نفوذ چپ بورژوازی سرنگون‌طلب صرف در جنبش کارگری ایران است. برای فهمی جامع‌تر از نفوذ چپ سرنگون‌طلب در جنبش کارگری ایران به متون زیر بنگرید: انقلاب و انفعال، روزبه راسخ. دو الگو در جنبش کارگری ایران، روزبه راسخ. نقد لیبرالیسم کارگری، خسرو خاکبین.

۲۷. برای نمونه بنگرید به سخنان رضا شهابی طی سفرش به اروپا و دیدار با کلکتیو سندیکا‌های فرانسوی در خردادماه ۹۷. همچنین بنگرید به: درباره مبارزه طبقاتی کارگران ایران، رضا شهابی.